

یا هو ۱۱۴

رساله در باب علم

جفر

کشف علینا

رموز الغرائب

تالیف استاد علامه

اخلاطی

علیه السلام

①

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي كشف علينا رموز الغرائب بفيضه المعين
 وترغنا طريق الشك والصلوات بريح البقین وسفانا
 فی وجه الطلب شرقة العجائب من لیسامع فیض النبیین وا
 لصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین اما بعد چنین که
 بنده فاطمی راجد طلی که تده مدید و عهد بید فرزند ارجمند طلال الله عمره و زنته کن
 غلده و تحقیق و نهایت التوفیق رسد عا و رساله فارسی می رسد در علوم عربیه و روز
 عجیبه و غلده این علم شریف در ان مندرج باشد در صطلحات و در حال روز
 حارت احوال آمیزه و طبع و خط و منظر لطیف و خفا باشد فقیر در این نهاد
 میسر و زیر که کشف این رمز شایسته عروس است و در دایره عصمت و جا در

عقبت

عفت محفل باشد برهنه کرده در بازار افطار مطبوع و شراب و غیره را نمودن عاقلان
 هیچکس چنین نکنند گفت اخفا سازین نکنند زنها و اولیا بکته همین این علم
 نازنین را محفل درشته لانه دیال بر آید از کمال فی السجده چند فافرمی نمودم
 فرزند بالغم می برد تا بکلمه و ان تا رستم می نشینی فبیتنا الا الهه بجهت شماره مشقه
 کلام ربانی و دیات سبها گشتم چون آید بشر را زمره رسید لعاب فرزند
 کردم و حاجتش را از پروردگار عالم عز و کبر سلط نمودم تا این ستمه را از نظر
 و شراب و غیره محفوظ دارد و برساند بر کس در خواهر از دربار و خیار آینه ع
 و نهی قدر و بالاجابه حدیثی از ناظران از این رساله و عایدان از نقاله
 آن است که مصنف را در این رساله چون قلم دانند و بر کشف این سر را
 در روز عارض ننمایند بکته ای که این علم رسیده است چنان حضرت ابوبکر
 در بیان موقوفات نظره نظر فانی آنکس حاجات بود صحت این علم شد که علم
 و ساریست حیرت قال آله و علم مردم را با کلمات نظم هر که و زنا
 بعلوم رسا شد محرم سحر حق تعالی شد از همه عالمان شده و علم*
 او بود در بیان خلق آدم که در نیست بلکه در ناسیت علم بهتر از علم
 رسالت و این رساله مرتب است بر مقدمه و چند صد و خانه*

(۲)

عفت محفل باشد برهنه کرده در بازار در افطار مطبوع و شراب و غیره را نمودن عاقلان
 هیچکس چنین نکنند گفت اخفا سازین نکنند زنها و اولیا بکته همین این علم
 نازنین را محفل درشته لانه دیال بر آید از کمال فی التجدید چند قافله می نمود
 فرزند باله می نزد تا حکم و ان تا رستم می نشی فبیتنا الا الهیة رستمه مشقه
 کلام ربانی و دیات سبها گشتم چون آید بشر را زمره رسید لعاب فرزند
 کردم و حاجتش را از پروردگار عالم عز و کبر سلط نمودم تا این ستمه را از نظر
 و شراب و غیره محفوظ دارد و برساند بر کس در خواهر از دربار و خیار آینه ع
 و نهی قدر و بالاجابه حدیثی از ناظران از این رساله و عایدان از نقله
 آن است که مصنف را در این رساله چون قلم دانند و بر کشف این سر را
 در روز عارض ننمایند بکته ای که این علم رسیده است چنان حضرت ابوبکر
 در بیان مملوقات نظره نظر فانی آنکجا است بود صحن این علم شد که علم
 و ساریست حیرت قال آله و علم مردم را در کتب نظم هر که و نا
 بعلوم رسا شد محرم سحر حق تعالی شد از همه عالمان شده و علم*
 او بود در بیان حقی که آدم که در نیست بلکه در ناسیت علم بهتر از علم
 رسا نیست و در این رساله مرتب است بر مقدمه و چند صد و خانه*

(۲)

المقدمة در بیان مغیر جعفر و مصطلحات که بر قوف علیه این کتاب است
 بدان در شد که رتبه نام که جعفر در لغت چاه روشن رب را گویند در شرح
 دوال تیره و ناقص کردند و در مصطلحات در باب کشف کجاست در از
 نیایع فیض کجاست فیض را بگوید با شرف در قلوب صاحب کتبه و عهده
 لیکن باعث کشف قصد اللطیف بینه کیم الزرب اما المقدمة الثانية
 در بیان مصطلحات که در متن این پنج از ضروریات است و این ^{مصطلحات}
 اللهم را با زراع بسط خوانند اول بسط عدد در است و در بر دو نوع است
 یک در بسط و یک دیگر در ترکیب و هر دو سخن و سمول قیاسات است اما
 در بسط عدد در حروف چنان است که هر کلمه را در حروف ^{مقطع} او را
 کنی و به هر یک از آن حروف چند عدد است از عدد یک یک
 رستنطاق عدد در هر یک را جدا گانه جمع کن و حروف ستمنطقه را جمع
 کن بسط عددی است اما در ترکیب بسط حروف عبارت است از لفظ
 کردن با بزرگوینات در بسط را بسط لفظی و بسط ظاهر نیز گویند و می
 بسط طبیعی این عبارت از آوردن حروف در رتبه و سقوط بود هر حروف
 مطلوب را بحسب طبیعت چنانکه حروف پیشی احوال را بر رتبه است و عکس



آب را خاک تر است و عکس و مع هذا القیاس
ستوم بطغریز و در پنج بار است
از طب بدون هر یک از حروف
دش حروف را در هر یک درجه او باشد
و طب بدون حروف آب را که در هر

[illegible]

④



آیه را خاکه تربت و عکس و عین هذا القیاس
ستونم لبط عزیز و در پنج بارت است
از طب لب بدون هر یک از حروف
ازش حرف را در هر یک درجه او باشد
و طاب بدون حروف آیه خاکه را که هم درجه

او باشد خاکه الف طاهطمهش طالب حروف بوی نصض
و هم چنین حروف جز که سقظ طالب حروف و طالع و طالع و طالع
و در پنج بارت است و در این فن رتبه در ترم است از طب طبعی
و لا تر ان الغیر و الغیر و سر آرد فان سحاب ان لافق منها فی الصورة
چهارم لبط ارتفاع است و در پنج بارت است اول عدد در پنج حروف ستونم
طبعی اقا عدد عبارت است از ارتفاع حروف مطرب بحسب اعدادی در قائم است
بر پیش از از وضع یک یک خاکه عدد هر یک از حروف مطرب اگر در درجه
است در درجه عشر است برند و اگر در درجه عشر است برش در درجه مائت برند
و اگر در درجه مائت است در درجه لوف برند مثالش خود ستیم در محمد را لبط
ارتفاع در کنیم و در ان لبط تخصیص حروف نائیم نظر کردیم در سیم محمد عددش *

(۵)

چند از شریک است چون در اوقات بریم چهار صد شد تنطابق کردیم
 ق شد باز محمد را که شش است در درجه اعداد برآید در درجه شریک بودیم شش
 شد تنطابق نزدیم ق شد و باز نیم محمد را از درجه شریک در درجه اوقات بریم
 ق شد و ال محمد را در چهار است از درجه اعداد در درجه شریک بریم ق از آن جا
 شد صورت جمع ت ف م ت اما بطریق حروف عبارت است از از ارتفاع
 هر یک از حروف یکدیگر یا ابثی یا ایغنی یا اهطی بحرف تبدیل مصله
 مثالی حدسیم در محمد را بطریق حروف کنیم اول بیسم محمد خوان آوریم و از برای
 حاط آوریم و از برای سیم دوم باز ندان آوریم و از برای دال هر کس بطریق
 محمد رفیع شدن ط ن ه ه بطریق طبعی عبارت از از ارتفاع حروف بحسب
 چنانکه حروف خاک را تبدیل کنند بایه و حروف اکبر از رتبه دهند بهایه
 و هو را از رتبه دهند به ریش و چون ایش یا در سطح طبعی است از رتبه
 طبعی ممکن نیست و حروف تیش را بحال عدد واکه دارند مثالی حدسیم
 در محمد را بطریق طبعی کنیم چون سیم از حروف ابثی است از رتبه ممکن نیست
 بحال عدد گذاریم پس عوض ح ز آوریم و سیم یک بحال عدد مانده عوض دال

صورتی که در این کتاب مذکور است و در این صورت

هر چه در این صورت مرقوم است پنجم بسط انجم و آن عبارت است
 از جمع کردن شش حرفی که در این کتاب مذکور است و در این صورت
 اول محذور طالب بود پس جعفر را بطریق ختم گذاشتیم بر این صورت
 مع م د ح ع ف ا ب پس سیم محذور اول بود باجم جعفر در سه روز جمع کردیم حاصل
 شد استغفار کردیم ج هم شد پس ع محذور ا باجم جعفر جمع کردیم هشتاد و یک شد
 رستغفار کردیم ح ع شد پس سیم محذور ا باجم جعفر جمع کردیم در سی و چهار
 شد رستغفار کردیم در شصت و یک جمع برین صورت باشد ج ق ح ع ل ا ق د
 و برین عمر هر یک از اینها در آن وقت ب ذکر خود هم کرد بنحوی که در آن هیچ غلطی
 نفاق و خفا نباشد ششم بسط تضاد و آن عبارت است از ضرب کردن
 حروف سیم طالب را با حروف سیم مطرب و تخصیص حروف در آن حاصل ضرب
 شش محذور طالب و جعفر مطرب پس سیم اول محذور باجم جعفر در سه روز ضرب کردیم
 و پست شد رستغفار کردیم شش بار ج محذور ا و عین جعفر ضرب کردیم ۵۰۰ شد
 کردیم سی و شش شد لکن سیم محذور باجم جعفر ضرب کردیم ۳۰۰ شد رستغفار کردیم
 رخ غ غ پس دال محذور ا در جعفر ضرب کردیم ۸۰۰ شد رستغفار کردیم
 من شد پس حروف استحصه را از این تضاد ب محذور باجم جعفر درین باشد *

مع م د ح ع ف ا ب
مع م د ح ع ف ا ب
مع م د ح ع ف ا ب

تشم بسط تضاد

۲ صد و بیست و شش استغفار کریم که شد پس مال خود را بار و جبر علیکم

شیخ سید نضاب

که ق س ث دغ غ غ ص و ط ایفه دیگر از حفران در سبط کما مع و تضارب عهد
 عدد مجموع طالع با عدد مجموع سطر جمع ضرب نمایند و از آن بکسب حروف نمایند
 و این نوع آنچه در در صورت سبب یکدیگر طریق اقول اتم و در هر دو ارفاد و الف
 و صورت سبب و در سبب با حاجت و حاصل مراد است هشتم سبط تراخی و آن عبارت
 است از طالع بودن حروف متشابه یا حروف مترادف یا حروف مترادف متشابه
 و قرین باشند با یکدیگر در وضع رکب که وضع لوح محفوظ باشد بر نشانه سبب است
 و این سبط تراخی را بطاعت به سبط تراوح نیز گویند مثالی هر سبب در از تراخی
 محدد بکسب حروف نمایند چون در حروف محدد نظر کردیم هم از حروف سفوفه بود یعنی
 سبب ضمیمه متشابه به مترادف نبود و در ابدال خذ که سبب س د ال محدد در از سبب
 بود بجهت رو د ال رویدیم و کبار ح محدد هم ج و خ رویدیم پس مجموع حروف که از
 تراخی محدد حاصل شد را نیز است م ج خ م ذ پس علامت سبط تراخی را بجهت سبب
 ملقب الناس و در کنار خان و کعبه بودن در دلهای مردم و از خدای نافع و فواید
 بکسب حاجات عامیه بامیت سبب و سبب اند چنانکه بعد از این در اعمال سبب
 خود هم کرد بعون الله تعالی حسن توفیق هشتم سبط تقویت کنیم و آن عبارت
 از قوه یافتن حروف بحسب ضرب ال در نفس خودشان و این بر سر نوع است

سبب تراخی

از آن

(۸)

زیرا که ضرب باطن حروف است در باطن و ظاهر حروف است در ظاهر و باز ضرب
 ضرب باطن حروف است در ظاهر و ظاهر حروف است در باطن و باز ضرب
 را در رسم محمد خواهیم نمود و بانه التوفیق مثلاً حدسیم در رسم محمد را بطن تقسیم
 بر پنج اول نیز ضرب باطن در باطن پس هم محمد را که بیست و چهار ضرب کردیم و شد
 رستخاق کردیم و خ غ شد باز دال محمد را که بیست و چهار ضرب کردیم و شد
 شد رستخاق کردیم و کئی شد مجموع حروف است محمد را بطن تقسیم شد بغداد
 ضرب باطن در باطن شد این خ غ دس خ غ و می و چون حدسیم در محمد
 بطن تقسیم نمانیم بیست و یک ضرب عدد ظاهر حروف را در ظاهر و در باطن حروف
 یعنی بیست که و بپذیرد در چندم مرتبه است در مرتبه یک یک آن مرتبه را عدد
 نماند شد الف را که در اول است یکید و د ب را که در مرتبه دوم است
 و چهارم در مرتبه سیم است سه و ع ه ذ ا ی پس و غ در مرتبه بیست و یک است
 بیست و یک پس هم محمد که یک عدد در مرتبه سیزدهم است در ۱۳ ضرب
 کردیم یعنی شد ۹۰۱ رستخاق کردیم شد ط س ق پس محمد که در مرتبه
 هشتم است در ۸ ضرب کردیم شد ۷۰۴ رستخاق کردیم ط س ق شد بازیم
 رویم را که ۱۳ است در ۱۳ ضرب کردیم ۹۰۱ شد رستخاق کردیم ط س ق

(۸)

زیرا که ضرب باطن حروف است در باطن و ظاهر حروف است در ظاهر و باز ضرب
 ضرب باطن حروف است در ظاهر و ظاهر حروف است در باطن و در کمالیست درین سه نوع
 را در رسم محمد خواهیم نمود و بانه التوفیق مثلاً حدسیم در رسم محمد را بطن نقیصه کنیم
 برینج اول نیز ضرب باطن در باطن پس هم محمد را که بیست و چهار ضرب کردیم به شدت
 رستخاق کردیم خ غ غ شد باز دال محمد را که بیست و چهار ضرب کردیم ۱۶
 شد رستخاق کردیم و کئی شد مجموع حروف است محمد را بطن نقیصه شد بعد از آن
 ضرب باطن در باطن شد اینج خ غ دس خ غ و می و چون حدسیم در محمد را
 بطن نقیصه نمانیم بیست و یک ضرب عدد ظاهر حروف را در ظاهر و در باطن حروف
 یعنی بیست که و بپند در چندم مرتبه است در مرتب یکبار آن مرتبه را عدد در
 نماند شد الف را که در اول است یکبار در ب را که در مرتبه دوم است و
 دهم در مرتبه سیم است سه و ع در باطن پس و غ در مرتبه سیم است و
 بیست و شش پس هم محمد که بحسب عدد در مرتبه سیزدهم است در ۱۳ ضرب
 کردیم یعنی شد ۹۱ رستخاق کردیم شد طس ق پس محمد که در مرتبه
 هشتم است در ۸ ضرب کردیم شد ۷۲ رستخاق کردیم طس ق شد باز هم
 رویم را که ۱۳ است در ۱۳ ضرب کردیم ۹۱ شد رستخاق کردیم طس ق

⑨

پس وال محمد در علم است در چهار ضرب کردیم ۱۰ شد رستخاق کردیم وی شد
 پس حروف مستحصه از ربط تقدیر بعد از ضرب عدد در رتبه خود گشت این باشد
 ط س ق د س ط س ق و می و چون ربط تقدیر بعد از ضرب باطن در خط هر
 بعین عدد را بگیرد در عدد رتبه طالعش این است دریم محمد را در چهار است در ۱۳
 ضرب کردیم شد ۱۰۳ و چهار را که شد عدد داشت عدد ضرب کنیم می شد
 رستخاق رو کا د س و می ثانی بعد از ضرب رستخاق شد که و دال بعد از ضرب
 در رستخاق شد وی پس حروف مستحصه از ربط تقدیر ضرب باطن در خط هر
 این ک ت د س ل ک و می ثانی شد ربط تقدیر نهم ربط اضعاف
 رت و ان عبارت است از دو چند ان ساختن حروف عدد در مقام رت
 به ایشان از وضع مقام به شد و گشتیم محمد ربط اضعاف نهمیم پس چهار
 یم که چهار بود مضاعف کردیم ۱۰ شد رستخاق کردیم ف شد بارح
 تضاعف و رستخاق کردیم و می ثانی شد و می ثانی نیز ف شد و دال داشت که
 ح باشد پس حروف مستحصه از ربط اضعاف ریم محمد ریم باشد ف و
 می ف ح ده ربط اضعاف عبارت است از تخصیص حروف رت و ان
 دیگر بنده هر که سوار است تسعة عشر بار نماید و هر که سوار است باشد حروف حاصل

نیم ربط اضعاف

نیم ربط اضعاف

کنند

(۱۰)

صدر کنند غنچه در نیمه در محله را کتبه سوره در خود و دیگر هاست نام
 روز لایم کسورت کردیم بدین نوع و رسم عیسی باشد نصفش در کتبه و در
 ده است و می باشد دیگر در کسورت نیمه شصت و پنج باشد و دیگر بر سر سجده
 است در کتبه نصفش چهار در دال باشد و در عیسی که ب است و در کتبه
 الف است و در نیمه ثانی به سوره ساجده و دال که ع و نصفش در کتبه و در
 کتبه الف است پس مجموع حرف سخته در کتبه محله در کتبه و در
 کتبه ه ب ا یا نود و ه سخته تا نوج است نیکوترین از اربع بطارت و تا نوج
 از تفا عدر است و بعضی سخن سطل است در لغت و تا در کتبه در باب
 جفر عبارت است از سخن رسم طالب و سطل و رسم از کتبه رسم سطل در کتبه
 الهی باشد یا غیر رساء الهی و سطل و سینه باشد یا خود و مزاج کردن کم
 طالب یا رسم سطل که نام و نام شانش در نیمه در محله را بط تا نوج نام و سطل
 سطل و علم ساینم و علم در رساء الهی بود چون محله را با علم مزاج کردیم چنان
 شد ع م ل ع ک ا م د چون جفر را با محله مزاج کنیم چنان شود ج م ع ح
 ف م د و باید در دست هر همه جاد در حال حرفه حضرت در حال تا نوج رسم
 طالب را بر رسم سطل و سطل دارند و علم کنند و لا وقت و سطل در رساء

بازید هم سطل تا نوج

(۱۰)

صدر کنند غنچه در نیم در محمد را کتبه سوره در خود و یک هجری نایم
 روز لایم کسورت کردیم بدین نوع و رسم عیسی باشد نصفش در کتبه و در
 ده است و می باشد دیگر در کسورت نیم شصت و پنج باشد و یکیم بر سر سجده
 است بر کتبه نصفش چهار در دال باشد و در پیش که بر کتبه و در یک
 الف بر کتبه نایم ثانی به ستور ساج و دال که هم و نصفش در کتبه و در
 یک الف بر کتبه پس مجموع حرف سخته در کتبه محمد در کتبه و در
 کی هی ه ب ا یا نوزدهم بسط تانج است نیکو ترین از اربع بطارت و تانج
 از تفا عدر است و بعضی سخن بسط است در لغت و نا در کتب طالع در باب
 جعفر عبارت از سخن رسم طالب و مطلب و رسم از ریکی رسم مطلب در راء
 الهی باشد یا غیر راء الهی و طالب و مطلب و رسم باشد یا خود و مزاج کردن کم
 طالب یا رسم مطلب که نام و نام شانش در نیم در محمد را بسط تانج نایم و یک
 مطلب علی ساینم و علی در راء الهی بود چون محمد را با علی مزاج کردیم چنان
 شد ع م ل ح ک ا م د چون جعفر را با محمد مزاج کنیم چنان شود ج م ع ح
 ف م د و باید در دست هر هر چهار در حال حرفه حضرت در حال تانج رسم
 طالب را بر رسم مطلب بگنیم دارند و عمل کنند لا اوقتی در مطلب در راء

بازید هم بسط تانج

(۱۱)

این باشد از وقت لایه رسم مطرب را مقدم دارند چنانکه در مزاج رسم محله
 با عییم و بعد تقدم مطرب بر طالب رنجی بر سه نوع است اول چنانکه طالب
 حضرت با بر سر یا تحجب را در می رسد است و در حجب و مانع و ممکن در حجب و در حجب
 مذکور است اول و حجب است و بعد ممکن در می رسد تقدم حرف اصداد و کما در دیگر
 و بعد قریه و در حجب است بر دیگر و حجب حضرت با بر سر یا تحجب است و در حجب و در حجب
 باشد سیم و یک در حجب است در حجب رسم حکم و را با لک تقدم دارند
 باید دانست که در باب اعلی طالب را سطره و متوقف و متوقف بر من در حجب است
 است سیم و یک مزاج با هم حذر را رسا و حسی باشد و بعد کرده باشد و بدان
 طریقت و در است نماید هم چنین ضرورت در اعمال سیده و است
 شکر باشد و قریه را در حجب باشد و در حجب است مناسب علم باشد اگر علم در حجب
 مطرب حاصل باید در قریه و حجب کشی باشد و اگر علم در حجب باید در قریه و حجب
 و با لک بسیار نماید و در حجب علم حکم یعنی بگوید چنانکه در حجب است و در حجب
 که انحصار فی الحال صلاح حال انکار کب
 لایه است هر که در حجب است و در حجب نماید در حجب سطره زیرا که گفته اند
 الشهوات مانی اند و در حجب و در حجب و در حجب و در حجب و در حجب و در حجب

و در حجب
 و در حجب

[illegible]

کنیز و لطفه حد دل طلب نماید و در خور و نه سنگ باید کرد و بماندگان خدا برکتی
 زنده گان را باید کرد و محاسن را دشمن داشته باشد هر چند کسی قصد هلاک او کند
 در روز جزا ممکن باشد و برای او چون بهر شغل خود برکت است و برکتی
 آری را ببیند که ملجی قادیان علی ان سنوئی بیاند و ملک شریف و ملک
 حافظ غفر الله غیا رفیع و بکله از روز زم زم - عذر را از سجرات لطیفه در حال
 سجده و در شکر بکس فی وجهه طالب را ناچار است از رعایت و نه شرایط و طبع
 احوال باین علم شریف تا کار پنج مراد بر آید نام شد شرایط مقتضات این علم شریف
 در سه لطیف اکنون بر سر حال رسید و شرح احوال هر یک از این احوال را
 عبارت شاف و بیان طبع در عشر ظاهر کند است در آن پس تقدیم
 با حضرت ابی علی المقدسات و بی کجرا فافهم اقا در بیان عشر بطع و زوای
 و طریق استخراج مذکور و سوال و قسم و عنایت رسا و آیه و شرط و دعوت و دعا
 و طریق تصدیق بر پنج که مراد بر آید برضای صافی کن و در صحت و دلایل
 طریق عشر بطع عدد و ذکر است البته حضرت عارفین بسیار در قیام شده است
 حضرت آدم و جمیع اولاد روح الله طلع و حضرت خافیه حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام و سایر المؤمنین علی جمیع فرموده اند مذکور است و در کجرا اعمال که در

در صلیف عارفی واقع است از ربط حروف عددی سرین است و تمام آن در
 اعمال در ربط مذکور است در بعضی عام شتهار در زبان بزرگ از این در اعمال آن در
 ربط از اینها طرح شده است در این کتب و فنی الطایف فی الکتاب المذکوره *
 سخن در این کتب در انحصار و اندیم غرض ما بطریق و غنیز است فیها از شرح
 فی انحصار و بعد از آنکه اگر چه هر یک از اینها را در یک جهت جمع حالات و عده
 در وجهی ثابت میکند و در بعضی مقصود ظاهر یک از اینها را در یک جهت و غرض
 و ماصدق در طول و در جهت ارفاضی مقدر در شتهار و چنانکه بعد از این مقایسه خواهد شد
 از آنکه در آنکه در یک است یا آنها را الطایف در آنرا که در این غرض
 در بعضی غنیز که باید در لقل تعار را به معنی در جهت آن را تمام کمز چون
 نام که در یک حرف غنیز هر یک از حروف نام چون حروف غنیزه را که در جهت
 که در جهت نام مملکت از این جهت در آن حروف ماصدق در آن حروف نام
 در جهت عام که در یک است و اگر در جهت عام که در یک است و اگر در جهت عام
 مملکت بران که در آنکه نام مملکت در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام
 مملکت در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام
 خود را که در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام
 یعنی سفر در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام که در جهت عام

گفته تا رسد و همان پیردن آید و کلمه در رسد و همان است و کلمه بدیش هم معروف
 در آن سخت و اگر کلمه بدیش باشد و همان الحاق نماید بهتر باشد چون رسد
 ملائکه در اعمال عمر رختی رج کرده شد اکنون باید در دست در رسم التماس قسم
 و عزیمت بدو داریم بنوعیکه غیر مکرر بکبر در خود و مکرر را مکنز چنان که بدی
 مکتبیر کن آن نام را از زمام حاصل و چون از زمام پیردن آید با اصداف مکتب
 تا اگر غلطی در مکتب و رقع شده باشد بر آن اطلاق مایه و آن را اصلاح کنی چنان
 مکتبیر نام کنی بکبر خوف جلب و در آن مکتبیر یک کتب را عظم ریز و عظم رست
 قسم است بر ملائکه و همان و عابد ریز و حال است پس تمامی سطر مکتبیر در دست
 چنانکه گذشت در سطر دست ۵۵ و در سطر عبادت ۴۴ ترک کرد و تحقیق
 عظم ریز عمر رختی رج کرد پس برین در سطر مکتبیر و ملا حفظه کنی در کدام طبع
 بر آن غالب است هر طبع در غالب بود و در آن طبع باید رسانید مثلاً اگر
 آتش غالب باشد بر عظم ریز با در دست و بر تشریف دست و اگر آب غالب
 بر عظم ریز با در دست و در آن آتش در دست و اگر خاک غالب
 در عظم ریز با در دست و برین دهن کند تا با در عظم ریز و قی بکار کرد و معروف
 در دفع طبع سطر باشد که هر یک از کلمات مرتبه در سطر مثلاً عظم ریز

(۱۴)

گفته تا رساء و عمان سپردن آید و کلمه در رساء و عمان است و کلمه یونانی هم معروف
 در آن است و اگر کلمه پیش از رساء و عمان الحاق نماید بهتر باشد چون رساء
 ملائکه و اعمال عمر رتبه روح کرده شد اکنون باید دانست در رساء و عمان
 و عزیمت بدو داریم بنوعیکه غیر از کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
 گفته کن آن نام را از رساء حاصل و حال از رساء سپردن آید یا از رساء بلین
 تا اگر غلطی در کتب و رتبه شده باشد بر آن اصلاح مایه و آن را اصلاح کنی
 گفته نام کبر و خوف جلب و در آن گفته یک کلمه رساء و در آن رساء
 قسم است بر ملائکه و عمان و علیه رتبه حال است پس نامی رساء و کبر و کبر
 چنانکه گذشت در رساء و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء
 طهر و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء
 بر آن غالب است هر طبع در غالب بود و در آن طبع باید رسانید شد اگر
 آتش غالب باشد بر غیر بر آتش و بر آتش و آتش و آتش و آتش و آتش و آتش
 بر چیز سفید باید زشت و در آن آتش و در آن بود و اگر خاک و آب
 که بر چیز زشت و بر زمین دفن کند تا باید در رساء و در رساء و در رساء و در رساء
 در رساء و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء و در رساء

[illegible]

[illegible]

ز یاد کم نمیشود و در روح و در عودان رزق نمیشود بر بدن بقدر است ج دل
 ج ا در ک د چن رزق حرف راعم م در کب کمن حین شود جهل ا در ک
 در رزق کس صند طعم هر کسینه و چون سطره شش است رزق کلمات
 شش بار باید بخورند و بخورند تا سبب بخورند و چون در این طعم حرف ا که
 پشتر است رزق کلمات بر سبب سفید پاکیزه نقش کند و در اب روان ز یاد
 بجهت جلب عام خلعتی مانع بود و در کب فاضل خلد ان سنگ را بر آب
 در رزق و بخورند هر کس خلد به هر چه در کشته در دست در رزق و در کب
 شود که در کب است رسم بقدر بن بخورند باشد نیز در کب ان رسم سطره
 بعد از نام که بکند بخورند و بعد از ان مرغی است بخورند و هم چنین خطاب مکرر
 در روح و در عودان باید کرد و بعد سطره مذکوره کرده باشد باید که در عودان
 رسم که سطره است با لفته نماید و در عودان و در کب سطره در رزق
 رزق است و باقی فرج است و باید در ابتدا خواندن روز یکشنبه کند و در رزق
 بعد از رسم و بعد سطره و بعد از نام و بعد در کب بخورند تا رزق سبعة
 بدین در دست نماید و در کب سطره دعوت و قرائت بعد از رزق است
 چنانکه در کب رزق رزق شریف سطره است و بهر فرج در رزق سطره

برد بایر بدان پنج دروست نمایند امر در دوحه شرف را عطا حمله و فکله
 و در دوحه و طه کنه بجهت امرند کرد به پنج نزع بایر کرد ابتداء اسم الله تعالی
 و قل غنمت علیکم یا ارواح العالیات الطاهرات الزکیات و یا ملا
 نکتہ رب العزة بالله الذی لا اله الا هو المقلب القلوب مبسرا
 لمطلوب یا ارواح العالیات و یا ملا نکتہ رب العزة و یا اثیها الا
 عون اجینحی و غنمت علیکم یا دکا بکا میل و کها میل یا الله و اسم
 الله المزبور فی الا لواح المسطور و غنمت علیکم و اهنمت علیکم بحقی
 محکم و منافعکم و ذکرکم و تسبیحکم و تهللکم و مناصبکم عند الله
 تعالی ان تترد الی الاعوان و نامرهم بطاعتی و انجاح حاجتی و یا
 و هکذا هوش اربک هوش یا دکا بکا میل یا رکها میل اهنمت علیکم
 یا الله المقلب القلوب و بحقی هذه الکلام جهل اولد ان نامس و الا
 و هکذا هوش و اربک هوش تسخیر القلوب اخله فی و الناس
 و النساء و الرجال و المعلمان و الولدان و الا نس و اسکان
 بل جلب القلوب جمیع الاله کوان فی الاماکن و الزمان بحقی
 الله الرحمن الرحیم یا اهل هذا اهل من الاله رواح و الملا نکتہ

برد بایر بدان پنج دروست نمایند امر در حدیث خود را قاطعاً حمله و فتنه
 بدو روح و طه کنه بجهت امر مذکور به پنج نوع بایر کرد ابتداء اسم الله تعالی
 و قل غنمت علیکم یا ارواح العالیات الطاهرات الزاکیات و یا ملا
 ئکتہ رب العزۃ باللہ الذی لا الہ الا هو المقلب القلوب مبسرا
 لمطلوب یا ارواح العالیات و یا ملائکتہ رب العزۃ و یا اثہا الا
 عون اجیبنی و غنمت علیکم یا دکا بکا میل و کھا میل یا اللہ و اسم
 اللہ المزیب فی الا لواح المسطور و غنمت علیکم و اھنمت علیکم بحقی
 محکم و مفاہمکم و ذکرکم و نسب حکم و تھلیلکم و مناصبکم عند اللہ
 تعالی ان تترد الی الاعوان و فامرهم بطاعتی و انجاح حاجتی و یا
 وھکذا ہوش اربک ہوش یا دکا بکا میل یا رکھا میل اھنمت علیکم
 یا اللہ المقلب القلوب و بحقی ہذہ الکلام جھلج اولد ان نامس و الا
 وھکذا ہوش و اربک ہوش نسخہ القلوب اخلد فی و الناس
 و النساء و الرجال و المعلمان و الولدان و الا نفس و اسکان
 بل جلب القلوب جمیع الہ کوان فی الاماکن و الزمان بحقی
 اللہ الرحیم یا اھل هذا اھل من الہ روح و الملائکۃ

يا عينيوني به تسخير قلوب اخلاقي واخذة المطلوب
 التي واغتنوني وكونوا اعواني وانصارا واثباتي وادراك
 جميع الاخوال والايمان احب يادكا بكامل سمعيا مطيعا
 بحق جلبا مل قلبا مل اجيبوني واغتنوني لتسخير القلوب اخلاقي
 احبيني وبحق اعظم هبلج اولد وبحق هذه الطلقات وهذه
 جلبا فردك وهجر كبد اوق فتخرج اردل بك كفيه لودج
 الكروق حيب وهول لاوك هرد فمع اجيبوني بالله المقلب القلوب
 الرحمن الرحيم يا معشر الحق او هلك هوش اربك هوش ان لم
 يجيبوني الى حصول مرادى فسلط الله عليكم دكا بكامل وكها سئل
 بايد ليهم شواظ من نار ونحاس فلا تنصرف ان ليضربوا وجوهكم
 وادباركم ويسرعوا بكم الى النار وان جيبتم لي فبشركم الله
 يوم القيامة لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة بارك الله
 عليكم بحق هذه الكلمات اجيبوني بحصول مرادى العجل العجل
 العجل الساعة الساعة الساعة الطاعة الطاعة الطاعة
 الروح الروح الروح اجيبوني داعي الله اجيبوا اليوم

المنادى من كل مكان قريب يوم يسمعون بالحق يوم يخرجون
 يا ايها الابرار الطاهرات بحصول مرادهم وانجاح حاجتى اعيننى
 يا ملكت رب الغرة يا سبيها بدعاى وتبلغ مرادى الى بقع العالمين
 هر چند برشته بر باله در خطاب در حق زود روح و در عوان زود تر زود عالم ما
 و در مندرت بد و در قرب بر در حصول مراد و در حاجت و الله اعلم تمام شد بر طبع
 و غير از اكنون بر سر اعمال ديگر زود و پان احوال ديگر كنيم سبها بر طبع و در
 و غير و تفسير بر سر حصول مطلب بر بد بترقى الله الغنى خلق السموات و الارض
 امرالحسن الرحيم در محل سبها ترفع و طريق رختن رجب ملكه و عوان و طسم
 و غزيرت و سبها تعلقا نفس بر ملكه و فقت الله ايها الطاهر و چون ظاهر و طرقي كنى
 و عدد و از سبها ترفع از درجه سبها در رجه علما عا جله كان در درجه باير و در كنى سبها
 ترفع و طريق ان كنى در درجه از نام كنى زوان نام را سبها كنى سبها ترفع ان كنى
 باير كرد و كنى ابل و حق ايشان در ملكه سبها نمك نذ و چون غزيرت رحمان
 سپردن بغير حروف ملكه را ابل و در هر حرف از درجه حروف و سبها ترفع سبها
 حروف غزيرت ملكه بغير در رنج نذ كر ركب كرد ملكه سبها و حق ايشان كنى
 و نام اعران ايشان سبها و در كنى تا كنى رجب و اسم بر اعران و ملكه
 در روح چنان رست و در صدر نام را باير كنى و فاصل رخت و حروف را باير

المنادى من كل مكان قريب يوم يسمعون بالحق يوم يخرجون
 يا ايها الاديان الطاهرات بحصول مرادهم وانجاح حاجتى اعيننى
 يا ملوك العرب الغرة باستجابته دعائى وبتبليغ مرادى الى بقع العالمين
 هر چند برشته بر باله در خطاب در حق زود ابرو در و در عوان زود تر از دحام نمايه
 و در مندرت بود و در قرب بود در حصول مراد و در حاجت و الله اعلم تام شد رطب طيبى
 و غير از اكنون بر سر اعمال ديكه رديم و پان احوال ديكه كنيم سياه رطب ترفع و در
 و غير و تفسير بيش بر پنج در حصول مطلب بود بر وفق الله العز خلى السموات و الارض
 امر الله الرحمن الرحيم در محل سبط ترفع و طريق رختن رجب ملكه و عوان و طسم
 و غزيت و ساريتعلقا نفس بر رايه و فقت الله ايها الطالاب و چون ظاهر و طرقي كنى
 و عدد و از رطب ترفع از درجه سفع و درجه عا جله كان در درجه باير و در كنى رطب
 ترفع و طريق آن رست در درجه از نام كهن زمان زمام را رطب كهن رطب ترفع آن كهن رطب
 باير كرد و كنه ابل لادحق ايشان در ملكه كهن نمكوزند و چون غزير و رحمان
 سپردن بغير حروف ملكه را ابل و بر هر حرف از درجه حروف ترفع و در رطب طيبى
 حروف غزيريه ملكه كهن بر پنج ند كر ركب كرد ملكه اوش لادحق ايشان كهن
 و نام اعران ايشان بر من كنه تا رست و رجب رجب رجب رجب رجب رجب رجب رجب رجب
 در و در چان رست و در صدر زمام را باير گرفت و فاصل رخت و حروف را داد

پہلی نام

پس نام محمد و ذوالعزّة والرفعة با حروف سبط ترتفع فالحاصل که در این ترتیب
 یافتیم ح م د ذ و ال رف ع ؤ ت ف م ع س ی ش ض ذ ن چنان حروف
 در این سطر برشته شدیم اینجاست که در این ترتیب حروف در این سطر
 کریم و ذات روحین شده مذ لعت ف م ع س ی ش ض ذ ن چنان
 و اگر در این سطر هر حرف را یک ترکیب کنیم بهین ترتیب مذ لعت بن صحیح است و
 تا طریقی لقل لصر برست و اگر در این سطر علم را تا که سطر پنج
 حروف است فالحاصل که محمد ذوالعزّة والرفعة با حروف سبط ترتفع که در این سطر
 در هر سطر یک حرف است بهین ترتیب که اگر حروف را تا نام باز در هر سطر
 آنجا که یک حرف است با یک حرف و بعد از یک سطر خواندن در این سطر یک حرف است
 و در این سطر یک حرف است باقی را بقیه حروف است و این سطر یک حرف است
 برست و در هر سطر یک حرف است باقی که در این سطر یک حرف است
 و خطاب با برادر و برادران و بعد از یک سطر یک حرف است و تا هر دو حرف
 که در این سطر یک حرف است باقی که در این سطر یک حرف است
 الطاهرات الزاکیات بحق الشفاعة المیکم و بحق اسماء الله
 و احسنتم علیکم یا مملکت رب الفرة تضیفان یل شیشضا
 دغامیل بحق الله الذی لا اله الا هو الرفیع العزیز الذی لا یف

پس نام محمد ذوالعزّة والرفعة با حروف سبط ترتفع فالحاصل که در این ترتیب
 یافتیم ح م د ذ و ال د ف ع ث ت ف م ع س ی ش ض ذ ن ح ل ح و ف
 ر ز ی ی س ط ر ب د ش ت م ی ی ح ح د ل ی ی ن د چ و ن این حروف ده کاتب
 کریم و ذات روحین شده مذ لعت ف م ع س ی ش ض ذ ن ح ل ح و ف
 و اگر در این هر حرف را یک ترکیب کنیم بهین مثال مذ لعت بن صحیح است و
 تا طریقی لقل لصر برست و اگر هم و الله اعلم انما در استخراج طریقه علم
 حروفات خالصات محمد ذوالعزّة والرفعة با حروف سبط ترتفع که در این علم
 در هر حرف یک کلمه غیر مکتوبه بیاورد که آن حروف را نام باز در حروف
 آن بیاورد که بیاورد که در هر کلمه یک حرف خالص از این طریقه بیاورد که
 در هر حرف یک کلمه بیاورد که در هر کلمه یک حرف خالص از این طریقه بیاورد که
 برست و در هر حرف یک کلمه بیاورد که در هر کلمه یک حرف خالص از این طریقه بیاورد که
 و خطاب بابر داح و در عدل و در کلمه بیست و نهم بیاورد که در هر حرف یک کلمه
 بیاورد که در هر کلمه یک حرف خالص از این طریقه بیاورد که در هر حرف یک کلمه
 الطاهرات الزاکیات بحق الشفاعة المیکم و بحق اسماء الله
 و احسنت علیکم یا مذلّة ربّ الفزّة تضیفان یل شیشضاً
 دغامیل بحق الله الذی لا اله الا هو الرفیع العزیز الذی لا یف

السما لا يغير عذر ثوبها تجيبوني وتعينوني بحصول مراد من الرقة
 والعزة والاقبال بامر الله المتأن الملك يا قنقائيل يا شيشنا
 نيل يا قنقائيل اجيبوني سمعها ناصرا معينا واسمت عليكم بحق الله
 وبحق اسم الله العظيم الكرام ان ناس واجماع خيلكم واشيا علمكم
 لا وليا هو الاعوان شصنظ هوش عطنه هوش صموش وسخو
 احملي بحيث يكون معيني وناصري في جميع ما اريد من الرقة والعزة
 والتعزز بحسب العاجلة والاجلة يا ايتها الالهات واه العاليات
 ويا ملائكة رب الغرة ويا ايتها الاعوان اجيبوني بحيث ارفع
 الغرة والعلو عاجلة وكونوا احبائي وارضائي واعواني في جميع
 واما لي يا ايتها الالهات واه العاليات ويا ملائكة هذا العمل
 الالهوان اجيبوني واعينوني سمعيا مطيعا بحق تفر واسئل ورفقا
 وبحق هذه الكلمات الطلسمات الى اخره يتردد رزق غرت
 سجدة كوكبي يا ايتها الحاملين الباعثين على حصول مرادى وانجاح
 حاجتى وارفعنا على حسب الغرة عند الله اجيبوني باسم الله
 بحصول مرادى من الرفع والعزة والحاجة والعلو يا ايتها الاعوان
 شصنظ هوش عطنه هوش اجيبوني واعينوني واجلبوا قلوب

باب در اصل و کبر و ربط و تعلق
 اجیب و احب و بوجدهای العالمین
 و تضاریر بجهت محبت لغت و کلام این کلمات
 غیر حلال است در مذکر شده و در ربط طبع و غیره
 و مجرب بودن در دایره و نقد فواید و حسان
 و مختلف در دو خود صورت حال در این است
 که در عیاش صلی در زمین باشد و طریقی
 که از کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
 و حصول امان و بیرون آمدن از ضعف و کبر و کبر

در روز دوازدهم، چشم و رقبه و خیزد و غنایا کردن و سحر و رنج و ضرر و
 عیش و خیان است که در ربط ترغیب گذشت تا ربط تقاضا عفت یحیه از دوازدهم
 و شکر و شکر و غلبه کردن بر اعدا و بای فتنه و کینه و صدق و رنج
 و کلام در رد و طریقی خیان است که در ربط سابق گذشت تا ربط یحیه
 و تحولات احوال رنید و بعد از این در ربط طر حال ذکر این مقال
 حذر هم کرد حکیم ربطان سترالهد و کاشفان روز یادش هر محقق و مستر
 نماند هر یک از این ربط مذکور که سفر اقامت کنیم طریقی و طریقی
 طالع و صاحب طالع و طبع و قدر و منزل در روز و صاحب روز و سایر تعلقات
 و بنا بر عهد سفر است و یک از این ربط مذکور و در ضمن سفر است و شریک
 چرا که همی نماند بیزان ربط بعد پیش میرود بیزان سید و شصت نوع است
 از این ربط است معروف است و هر کوه اند از این ربط در سفر کلام محققان گفته
 روزه و سفر اقامت در این رکعت و الله اعلم باب در بیان
 ربط تازی و این عهد بنامیه محبوب و معتبر است و در طریقی عیش و انار
 و عیش و طریقی است و ان در که اقامت رسم از راس و الله است و این که از علم
 خود در رسم علیم و اگر مال خود در رسم غنی و علی بن الفیاض فی سیر طریقی و ان

[illegible]

www.telasm.com

رسم یک لایه در رسم کلاه و ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 و چون لایه لایه و ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 خفیه پیر و آن که ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 رسم و عیالین پیر و آن که ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 و تا چون حرف و دولت پیر و آن که ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 کردیم قسم به اشد بر جمله و فله ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 لایه لایه حرف و دولت پیر و آن که ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 حرف است بهین ترکیب سه تا چهار حرف و آن که ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 ترکیب طسم هر یک باشد بهین طریقی علم بعد و علم طبع حد و علم
 و تا طریقی لایه لایه و فله ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 مذکور شد و باید در هر روز رسم کنیم مذکور شد و ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 و ریش و دولت پیر و آن که ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 بخورند و هر روز سه بار عیالین و کجانه و بخور لطیف لب و آن که حد لایه لایه
 صبح سابتی به یک لایه و دولت پیر و آن که ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه
 ریش و آن که ریش و دولت پیر و آن که ریش و دولت پیر و آن که حد لایه لایه

چون چنین مردیست نمود الله مراد بر آنکه صاحب کشف و علم الهی گردد
 و پس بفرمودیم باری الله علیه و آله در بیان که استخراج اصول
 آینده و کشفیات رمز حقیقه و رافع و قاصد ترین و قوی است در سائل
 هفتم مرتبه است در اینصورت مرتبه که در آنکه خود نسبت به مراتب مرتبه کنیم
 و حروفیات از آنجا برداریم و کتب را نام تا خارج باب اول در آنکه در حقیقت
 نظر کنند و بعضی دیگر به آن صفت مرتبه را پیرایه کرده و تخیل و کتب حقیقه
 نمایند و طلب جوهر کنند تا اگر هر دو را یکبار آورند و در هر دو صفت نام
 نمایند و نام و در نفع خواهد بود و تمیز از آنکه
 بعد از آنکه تمام و کمال
 الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم در بیان
 از کتب قدس رب العالمین و در کتب علم و کتب و الله الرحمن الرحیم
 است در بیان معرفت حروف که بعد از این است و متعلق است به حروف
 و صفات و در هر حرف از حروف الف متعلق به این زبان و در هر حرف
 از حروف نیز همین است متعلق به این باب الف متعلق به این

در شراب و تنزیح و صند و حضم و مگر بسط و شفاء و صی بر نیابت با بهین
 مستقل است و حج مستقل است بجزوف و حظور اندیشه که ناگون و نقصان
 نفس و مال و وقت بر نیابت حج بهین امور مستقل است و دال مستقل است
 به علم دین و سفر دور و تعبیر خواب و وحی مستقل است بهین امور بر نیابت دال
 و حج مستقل است بابت و دراد و سعادت حال و است آن در رسیدن لبراد
 و شش بر نیابت با بهین امور مستقل است و مستقل است با سطرط
 و شغل و کار و کسب و فائده و وقت بر نیابت و اد بهین امور مستقل است و
 مستقل بطلب و مرغوب و منع و منکر و شایسته بر نیابت را و بهین امور
 مستقل است و حج مستقل است با بعد و دشمنان و بدگیشان و درویشان
 و چهار پایان و حج بر نیابت با بهین امور مستقل است ط مستقل است
 با خیار و عدا و قه و هرا یا و اولاد و رجا و بر نیابت ط بهین امور مستقل است
 و مستقل بستر نفس و راز و دیر و طالب و در طلب باشد حق بر نیابت
 یا و باین امور مستقل است که مستقل است مال و عدوان و بیع و شرا
 و قدم غائبان و ظا بر نیابت کاف باید امور مستقل است و مستقل
 است با بعد از رمضان و مردم بستر نفس و سحران و غیبه بر نیابت لدم

(۳۰)

اینج در مورد مستقل است و مهم مستقل است بلکه و ضمایع عطفه و عقار و عا
کار و دقایق آن مستقل است بطالب و مرغوب و در نزد رشتها و نفس
مستقل است بفع و قضایا و امور و حوادث مع مستقل است بعاقل
و نقد و حرکت و سفر و حرکت و حج و زیارت و با آنکه هر یک در ذیل حرفهاست
است کانه بحسب نظریه طالب حرف یک است چنانکه الف طالب سین و با
طالب عین و جیم طالب فاء و دال طالب حاء و ا طالب قاف و و آ و ط
راء و زاء طالب شین و جاء طالب تاء و با طالب فاء و کاف طالب دال
و لام طالب ضاء و مهم طالب ظاء و نون طالب غین باشد هر حرف در
صفایح طلب در هر طالب و مطلوب و ذی باشد و اینج طالب مطلوب و سجدی
و ا طالب و مطلوب و بیشتر بدین نوع باشد الف طالب حاء و ضاء
سطلوب و و با طالب ط و ط مطلوب و می و کاف طالب ظ و ط و ط
و و تا طالب عین و عین سطلوب و و جیم طالب عین و عین سطلوب
وی و حاء طالب فاء و فاء سطلوب و و دال طالب کاف و کاف سطلوب
و و دال طالب لام و لام سطلوب و و زاء طالب نون و نون سطلوب
و و سین طالب و و با باشد و و و سطلوب سین و شین طالب فاء و

(۲۰)

اینج در مستقل است و میم مستقل است بک و ضعیف و عفا و عا
کار و دفا این ن مستقل است بطلوب و مرغوب و در نزد رشتها نفس
مستقل است بفع و فضا و در و حلا و ح مع مستقل است بعا و عا
و نف و ح که و سفر که و حج و زیارت جدا انکه هر یک در ذیل حرفهاست
است کانه بح نظیره طالب حرف رکی است چنانکه الف طالب سین و با
طالب عین و جیم طالب فا و دال طالب حاد و ا طالب فاف و و ا و ط
راء و زاء طالب شین و حاء طالب تا و با طالب فاف و کاف طالب دال
و لام طالب ضا و میم طالب ظا و نون طالب غین باشد هر حرف در
صفایح طلب در هر طالب و طلوب و ذ باشد و این طالب بطلوب و سجدی
و ا طالب و بطلوب و بطنش بدین نوع باشد الف طالب حاد و ضاد
سطلوب و و با طالب ط و طاسطلوب و می و تا و طالب ظا و ط و سطلوب
و و تا طالب عین و عین سطلوب و و جیم طالب عین و عین سطلوب
و و دال طالب فا و و فاء سطلوب و و دال طالب کاف و کاف سطلوب
و و دال طالب لام و لام سطلوب و و زاء طالب نون و نون سطلوب
و و سین طالب و و با باشد و و و سطلوب و سین و سین طالب با و و

سطر و می و ض و طاب یای باشد و یا سطر و می و ز طاب سطر
 ر و ی ق ن چ ن باشد الف طاب ز ن و یا طاب ثا و قاف طاب و ر و
 و ع ن طاب س ک و یا طاب خا و کاف طاب ز و ر و طاب ع ی ن و هم
 طاب و ال و هم طاب ها باشد و شین طاب فا باشد و دال طاب ضا
 و هم طاب طا و نا طاب صا و هاء و هاء طاب ظا و ز طاب و سطر و ی
 اهت می بر می گز نه بود الف طاب هم و ا و طاب ز و و طاب کاف و ن
 و هم طاب ثا و بود و فاء طاب قاف و ر و شین طاب س ی ن بود و ذال طاب
 ظا و بود و با و طاب دال بود و و طاب هاء بود و یا طاب لام بود
 طاب ع ن باشد و صا و طاب ز و بود و نا و طاب خا و بود و ضا و طاب
 ع ن باشد و صا و طاب ز و بود و نا و طاب خا و بود و ضا و طاب ع ن
 این است طاب و سطر و دو ایر از رسته و حروف است هجاء معجمه و ایر
 بر این فصل در رس بد آنکه هر حرف از این حروف در ایر از رسته
 است و کب رس آن حرف طلب مر دارند در رس است و کاس کدی
 بر می گز نه بود اب ج د ه و ن ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق
 و ش ن ت ش خ ن ض ی ظ غ رس و هم کب بر این است با ج

ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
ض ظ غ ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی ک ل م ن س ع ف ص
ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی ک ل م ن س ع ف ص
ر ک ی ب ی ا ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
ت ث خ ذ ض ظ غ ی ک ل م ن س ع ف ص
ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی ک ل م ن س ع ف ص
ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی ک ل م ن س ع ف ص
ر ک ی ب ی ا ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
غ ذ ض ظ غ ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی ک ل م ن س ع ف ص
د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
خ ا س ک ی ب ی ا ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی ک ل م ن س ع ف ص
ک ا ن ه ر ا ب ی ن ی س ی ک ر ت و م ج م ک ر ا س ه ا ف ت ق د ا ی س ت و د و ج ه ر ک ی ب ی ا ج
ه م ر ی ن ی ش ل و ن ک ر ف ت و چ ن ک ر ا س ه ا ف ت ق د ا ی س ت و د و ج ه ر ک ی ب ی ا ج

ج ده و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب ج ا د ه و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص
ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب ج ا د ه و نوح ط می
ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب ج ا
ر اس لئل رکبیر ب ا ج د ه و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش
ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب ج ا د ه و نوح ط می ک ل م ن س
ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب ج ا د ه و نوح
ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب
رکبیر ب ا ج د ه و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث
غ ذ ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب ا ج د ه و نوح ط می ک ل م ن س
ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس لئل رکبیر ب ج ا د ه و نوح
د ه و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس
غ ی اس کیم رکبیر ب ا ج د ه و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر
ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب ا ج د ه و نوح ط می ک ل م ن
س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب ا ج د ه و نوح
ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس کیم رکبیر ب
ا ج د ه و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ی اس

و حروف کجبر بعضی مستند با نام رست و بعضی به شهر و بعضی به سنن
 احوال و حروف با نام مستقل رست الف به شنبه د با و به شنبه و ج به شنبه
 و د ال به چهارشنبه و هـ به پنجشنبه و ذ را و به جمعه و ز را و به شنبه و ح را و به یکشنبه
 و ط و به دوشنبه و عشر رست حروف به شهر و مستقل یا به چهار کاف بعضی لام
 بر مع الله تل نیم به بیع الله عز نون کجا بر الله قول سین کجا بر الله عز عین جیب
 ف نیم شکان صی برضان باز یا را ابتدال داده اند کاف را به شهر الفقه
 لام را به شهر الحجه باز مات حروف بسین مستقل رست قاف را ال رست
 داده اند را و را به شهر شین را به پلنگ تا را بخج کوش تا را به پلنگ خارا
 بار ز ال را به رصا در ا بکر سفند ط را به بیک عین را به رصغ باز قاف را
 ببل یک در ا را بخج ک و فائده این حروف آن است در چک بیان وقایع
 و حروف خورید و در وفات فائده بودن در کس در رسته با شکی و حروف
 مستند بجه روز و چه ماه و چه سال حکم بر آن کمز در فلدن روز با ملک
 ماه با فلدن چنین حادثه یا ورقه است خورید و در دیکر باید است
 همه یک زرق ام را و عشر رست رات لیج سی باشد و نه رست لیج ان
 رست و در خور صغیر و روج باشد و نه رست و در رست الف نه رست
 یا لیج و نیم نه رست و ال لیج و اگر نه رست و لیج و نه رست و حروف لیج

[illegible]

و ظاهر در شمار بر این چهار بود و کاف و لام و نون و یاء و زین
نهار بر این و یاء و زین و نون و کاف و لام و نون و یاء و زین
و ضاد و یاء و نون و عین و هاء و شین و کاف و لام و نون و یاء و زین
خانه خانه نظر کن و اگر حرف یاء باشد آن یاء را اولان برد و اگر حرف
نهار باشد آن یاء را شین از عرض بر کنه و بعد از آن حرف را
و با بر و اگر حرف شین باشد ا ه ط ی ف شذ حرف مادی
نیز هفت بود بوی صنف حرف آینه هفت باشد جز کس قنط حرف
فا که نیز هفت بود و هلم هخ و فایه و این حرف است و چون غلام صنف
از حروف غلامه بیرون کرد حرف شین را مطلوب مادی باشد هر چه
منسوب است آن را ضمیر برد و اگر حرف هاء باشد شین را طلبه منسوب است
شین ضمیر و اگر حرف آینه باشد فا که را طلبه منسوب است از فا که ضمیر برد و اگر
فا که در منسوب است آینه را طلبه ضمیر ازان گوید و بعد از آنکه بعضی از حروف
در بلاد است باشد اگر در طلب در آنکه و بعد از آنکه بعضی از حروف
و ان حرف شین غنم غنم باشد و بعضی از حروف شین باشد و بعضی
و بعد از آنکه مرتبه باشد و بعضی از حروف شین باشد و ان حرف

صراط علی حق منسکه و در صراط صفت کرده اند و بدین ملکیت باشد
 و حق است و صراط از بر صبر و سکون است و در پیوسته از دین مطرب و از
 این جهت او را از عرف ملکیت گفته اند و از عرف سستی و نام مایه است
 و در ویا بر اسان چهارم است و در این عبارت از ان دریا است
 و بدینکه هر یک از ان حروف با بر سستی است الف بافت بحره
 نقلی دارد و بیانی و خیر و جهان و بهار و در کتب نقلی دارد و جیم ملکیت
 و جیم و در قریب از یک و حرکت نقلی دارد و دال بهین و در یک
 و یک و سیاب و عقب کار را نقلی دارد و نون بهدایت و اولاد و حفاظ
 نقلی دارد و اولاد بهدایت و از شد و خشم و شتم نقلی دارد و زاء و زب و زیت
 و زیارت و از رواج و شرکاء و اعزاز و نقلی دارد و هاء و کجاست و حفاظ
 و خط و لفظ است و در چهار و در لیس و یایم بر و در یک و کاف و کفایت
 و در میان قهریم و دشمنان و معاندان و لطم بلطف و سیم بر لعاة و نون
 و مال و مایه و سعادت و سلامت و کام دیدن و عین نبات و عفت و غیر
 و سکر و غا و بعضی و لجاج دارد و حرکت صا در صبر و کفر و صدق و صفا
 کاف بقوة و زاء و برکت و عین و کلام و شوق و شین و شفا و ت و غضب

www.telasm.com

[illegible]

[illegible]

لام را حرکت سادین کفار و کسان در عهد الوهیت کرده باشد و متعلق است
 خبر و هر و الف لام هم را عهد و پیغمبران و که بعضی ذکر کرده و بعد از آن
 حین و دایره نش و صبر نشان و عطش ایشان را ذکر کند اگر هر یک یک
 و مخزنه اسرند و از بر سر همه کار نموند کلام لغایت دراز میگرد و در مقصود
 و دایره خبر که کلام مانت و دل و لم تپ و بعد از آنکه در ذخایر الله است
 حروف را بعد از دفع قسم کرده اند و هر یک را خاصیت گفته و تعیین نموده
 و هر یک بجهت کار می آید از جمله کلمات متقن فایده بسیار است ذکر کنیم
 و از اینست در حروف معروفه میباشند و شکوه معروفه است و را که
 کنند چون تا و ثا و ط و حروف معروفه بر سر رواج چهارست و حصول برادر
 بر باشد و رسیدن به تدریج است کند و حروف سکوده و بعد از هم حصول
 طلب و در حروف فائده را حقیقت نظر کنند و حروف معروفه را ^{منکوره}
 اگر سکوده باشد و بعد از کام و مراد باشد و بعد از کمال کشنده ^{سوال}
 در خط مع و در حال آئینه در روبرو به درشته سطح و اگر منکوره باشد
 و بعد از کمال در روبرو است نفس و هر دو را در مخزنه و بعد از ال
 حذره و این حروف حذ سکوده باشد یا نظیر اثر سکوده باشد و در حین

لام را حرکت سادین کفار و کسان در عهد الوهیت کرده باشد و متعلق است
 خبر و هر و الف لام هم را عهد پیغمبران و که بعضی ذکر کرده و بعد از آن
 حین و دایره نش و صبر نشان و عطش ایشان را ذکر کند اگر هر یک یک
 و مخزنه امرند و از بر سر همه کار نموند کلام لغایت دراز میکند و در مقصود
 و دایره خبر که کلام ماهر و دل و لم تپ و بعد از آنکه در ذخایر الله است
 حروف را بعد از دفع قسم کرده اند و هر یک را خاصیت گفته و تعیین نموده
 و هر یک بجهت کار می آید از جمله کلمات متقن فایده بسیار است ذکر کنیم
 و از اینست در حروف معروفه می باشد و شکوه معروفه است و را که
 کنند چون تا و تا و ط و حروف معروفه بر سر رواج چهارست و حصول برادر
 بر باشد و رسیدن به نیت می کنند و حروف سکوده و بعد از هم حصول
 طلب و در حروف فائده را حقیقت نظر کنند و حروف معروفه را ^{منکوره}
 اگر معروفه باشد و بعد از کام و مراد باشد و بعد از کثرت ^{سؤال}
 در خط مع و در حال آئینه در رو بخور به درشته سر طلب و اگر منکوره باشد
 و بعد از کثرت در رزق و بخت نفس و هر دو کثرت و در محنت و بعد از ال
 خذره و این حروف خذ سکوده باشد یا نظیر اثر سکوده باشد و در حین

(۳۹)

و خط طریقه با کلام ساری با این حروف معروفه و مسکوده رسند و حکم بنی
 جاری می رسد و مثلاً ساری ال از زن کردن کرده و در صفت و نظیر مییم و قی
 مسکوده بوده حکم می کنند و زن فرست و نقصان در صفت دارد و بهر شکلی
 میست و قی می ترغیب هر بار که نیست و شوهر پیش از آن میرود و اگر بعد از
 مسکوده دیگر باشد و اندک کند و شوهر دیگر کند و میرود آن شوهر نیز و اگر حروف معروفه
 باشد اگر الف برده اند کند و زن باشد در از قی با کیزه منظره صریح صریح
 چهره پیش برود که اگر در و بسته بر و طوطی است و است عا به و وین
 باشد و اگر با باشد و بعد کند زن باشد کندم کو ساری نه باشد بزرگ روی و کوی
 قدم بر پا چوب نشک یا بر ضرر داشته باشد و شوهر پیش از آن میرود و لیکن شوهر دیگر
 کند و همیشه با شوهر زن باشد و در مقام محزون پس نشیند و در و خود است
 هیچ خط کلام کند و اگر جمیع بود و جمیع از حروف معروفه بود و اندک کند و زن
 در از زبان و چنگ هر یک و سرخ و سفید و در از قدم و بر سر و گردن
 رخی داشته باشد لیکن شوهر دوست و کم فرزند باشد و پیش از شوهر میرود
 و شوهر بعد در زن کند و دریم یاد او باشد و اگر دال باشد و دال بیانه
 بود در مسکوده و معروفه و و اندک کند و زن باشد سرخ و سفید و پاک و پاکیزه و پاکیزه

در آن

[illegible]

[illegible]

مردم زار بود و اندک و ولد باشد و اکثر مادرینه بود و ناز و عشوه بسیار کند بر شوهر و
 اگر عین باشد و عینی از خروف معروفه بود و دید کند مرزن باشد در رزقه با یک
 و زارم و پیوسته بر دو سیاه چشم و یک صورت و خوش ریش و با شوهر ناز و مهر کند
 و حیات و دوزنده باشد و برادر و کرب و لب خاها نیک بود و بسیار فرزند بود و اگر
 زنیه باشد و فدا از خروف معروفه بود و دید کند مرزن باشد در رزقه و نیکو رکی
 و عا لم زاده و پسر و خوش سخن و با علم و وقار بود و سر خنای زنده بود و بسیار
 ولد و با شوهر رکار و اکثر ولد و دوزینه باشد و حافظ کلام و خوش فرزند باشد
 و عا از خروف معروفه است زنیه باشد که در در و یک صورت و همک طبع با زنیه
 منفرد و با طهارت و یک دست باشد و با شوهر ناز و بود و یکیش پیش از شوهر
 و بار و ولد گیر کند تا از دنیا رود و اگر قاف بود ف از خروف معروفه است و دید
 کند زنیه باشد و قبل للقتل و یک صورت و بزرگ و کثیر و سر بهس فرود
 نیاورد و غیر مندر و سرخ مایه سفیدی و چنان میگرد و در دو کم برود و دوکی
 سرش مایه سرخی باشد و با شوهر ناز رکار بود و بسیار فرزند بود و اکثر ولد و دوز
 زنیه باشد و اگر راء بود و اگر خروف معروفه باشد و دید کند مرزن
 سرخ و سفید و یکو رمر و خوش گفتار و سادات زنیه حیب و با شایسته

در مردم زار بود و اندک و ولد باشد و اکثر مادرینه بود و ناز و عشوه بسیار کند بر شوهر و
 اگر عین باشد و عینی از حروف معروفه بود و دید کند مرزن باشد در رزقه با یک
 و در ام و پیوسته بر دو سیاه چشم و یک صورت و خوش ریش و با شوهر ناز و مهر کند
 و حیات و در زنده باشد و بر سر و گرد لب خالها رنگ بود و بسیار فرزند بود و اگر
 زنی باشد و فدا از حروف معروفه بود و دید کند مرزن باشد در رزقه و نیکو رکی
 و عا لم زاده و پسر و خوش سخن و با علم و وقار بود و سر خنای زنی بود و بسیار
 ولد و با شوهر رکار و اکثر ولد و زنی باشد و حافظ کلام و خوش فرزند باشد
 و عا از حروف معروفه است زنی باشد که در در و یک صورت و همک طبع با نزه
 منظر و با طهارت و یک دست باشد و با شوهر ناز و بود و یکیش پیش از شوهر
 و بار ولد گیر کند تا از دنیا رود و اگر قاف بود ف از حروف معروفه است و دید
 کند مرزن باشد و قبل لاقول و یک صورت و در یک و یک و سر بهر فرود
 نیاورد و غیر مندر و سرخ مایه سفیدی و چنان میگرد و در دو کم بر دو دو کی
 سرش مایه سرخی باشد و با شوهر ناز رکار بود و بسیار فرزند بود و اکثر ولد و
 زنی باشد و اگر را بود و اگر حروف معروفه باشد و دید کند مرزن
 سرخ و سفید و یک و سر و خوش گفتار و در زنی و با شوهر ناز

V(2)

مردم را بسوز خود گشتند و دید کنند با مردمان و بالذات طبیعتش آب
 بود ز نایم فرزند باشد و از شد هر چه کرد و به هر کس الفت کرد و ضا
 در خوف مکتوبه باشد و دید کند زن باشد و بگوید صورت و پاکیزه بنظر
 و مردم را بنیده در رخش مایه سیرخی باشد و کم سخن و کم رود و باشد هر
 سازنده باشد و طهارت دوست بد و مکتف و زبان کارهای بر نوازنده بود
 و ظاهر از خوف مکتوبه بود مایه سیر و دید کند زن باشد و بزرگ
 طینت و پاکیزه بنظر و مکتوبه در رخش خال نمکین باشد و شاد و دوست
 و کم رود باشد و رخی باشد زینیه باشد و غنی از خوف مکتوبه باشد
 زن بود در از قامت و مکتوبه در جمال بها و کام ران کلب و جل و رخش
 مایه سیرخی و چشمانش بنایت سیاه و اسرار و ان پسته و لب و دهن نمکین و بزرگ
 لب خال نمکین و شاد و دوست و بسیار رود و در کثرت و دلش زینیه باشد
 رنج بود طالب زن کنند و تا بقدر حکام زن و ال چیز دیگر کنیم و باشد
 تنفیس مشدداً مایه ال در نفس خود کند و در حلاله از خواند و صفت از صفای
 دست نهند اگر دران خانه الف باشد یا همین و دید کند مایه سیر و بزرگ
 کند و اگر سیرین بود و دید کند مایه ال از تنفع کار آئینه اگر در دیم مایه

مردم را بسوز خود گشتند و دید کنند با مردمان و بالذات طبعش آب
 بود ز ناکم فرزند باشد و از شد هر چه کرد و به هر کس الفت کرد و ضا
 در خوف مکتوبه باشد و دید کند زن باشد و بگوید صورت و پاکیزه
 و مردم را بنده در حقش مایه بی غمی باشد و کم سخن و کم رود و باشد هر
 سازنده باشد و طهارت دوست بد و مکتوبه در زبان کارهای بر نوازنده
 و ظاهر در خوف مکتوبه بود مایه مکتوبه دید کند زن باشد و بزرگ
 طینت و پاکیزه مکتوبه صورت در حقش خال نکو باشد و شاد و
 و کم رود باشد و رخی باشد زینیه باشد و غنی در خوف مکتوبه باشد
 زن بود در زناست و نکو در جمال بها و کام ران کلب و جل و حقش
 مایه بی غمی و چنانش بنایت سیاه و در بر دانی پسته و لب و دهن نکو و
 لب خال نکو و شاد و دوست و بسیار رود و در کثرتش زینیه باشد
 رنج بود طالب زن کنند و تا بقدر حکام زن و ال چیز دیگر کنیم و باشد
 تنفیس شد و مایه ال در نفس خود کند و در خزان و زخا و صفت در ضعیف
 دست نند اگر دران خانه الف باشد یا همین و دید کند مایه در زینیه
 کند و اگر سبک بود در دید کند و ال از نفع کار آئینه اگر در دیدیم و

و مدیر یکی آن کار بود و اگر هم بود آن کار عالی از جنگ و نزاع می شد
 و اگر عالی بود و در آن کار نفع بود و اگر آن فایده نیک در آن کار باشد و اگر و او بود
 بگوشتش آن کار برکتی و اگر زاید در آن کار نفع بود و لیکن نفع بنیر عاید شود
 و اگر عاید باشد کار به نفع باشد و اگر عاید باشد نفع نیک باشد لیکن عاید آن
 بقا، اندیشه باشد و اگر بایه بود نفع بر سر دیگر بود و اگر کاف بود
 نفع نیکو فایده بود و اگر هم بود نفع ندرد و اگر هم بود نفع سیاه و
 اگر نوع بود نفع ندرد و در آن کار شروع شد آن کرد و اگر همین بود نفع
 نیکو باشد و عینی رنج در کار عاید کند و در دست به هر دوازده کار نفع
 باشد و اگر عاید باشد کار مشقت باشد و اگر کاف شود کار نفع باشد و اگر
 رسد بود کار نیکو و نفع باشد و اگر شکی بود کار به باشد و تا کار بیاید
 تا به بود و اگر تا بود کار به بود و اگر عاید بود کار به نفع باشد و اگر زایل
 باشد کار ندرد و فایده باشد و عاید کار نیکو بود لیکن در هر نفع
 هر دو آن وظایف کار نیکو اگر چه نفع ندرد باشد و اگر عاید باشد
 کار به نفع باشد تا بنیر عاید کرد و اگر دستیم نفع باشد و در چهارم
 نفع ندرد و نفع ندرد و نفع ندرد و اگر عاید باشد عاید

[illegible]

(۴۶)

را آن باشد غیر در دنیا باشد و اگر هم بود در دنیا بود در زمان رفتن و اگر مال باشد
 همه باد و در هر روز جمع کرد و اگر بود و کلام در نزد برادر و اگر بود و در آن کار
 شغل و منفعت بسیار رفت و اگر زاده بود اگر زاده بزرگ بود و اگر فقیر بود
 کار در خانه بود و در حال در دنیا رفتن در آن منفعت شود و اگر طایفه بود در بخش
 بخیر بود و در دنیا بود و اگر مال باشد تنویر و حضرت باشد و اگر
 کاف بود در بخش مال کرید و اگر بدم بود و حضرت افتد بود
 مضمان نفع زند و اگر هم بود در آن صحبت و مال بود و اگر زن بود
 کار مدت روزنه و نفع بود و اگر کسی بود کار بود در آن وقت
 طلبند و سرگردانی باشد و اگر عین بود هر چه در آن کار صد کند و در روز
 و اگر عاقل بود و در آن کار نفع و پیشانی بسیار رفت و اگر قاف و شمشیر و عاقل
 و مال باشد کرد و آن کار نباید شکی و عاقبت به منت باشد و اگر راه بود
 کار میکند بود و اگر ضابطه بود و نفع حاکم باشد لیکن غیر نفع و در آن روز
 بر کند و اگر با باشد و دست بر بانه و صد کند و صد کند و در آن روز
 حاصل کند و دریم سیم و چهارم باشد کرد و آن کار نباید شکی و نفع و مال
 بود و اگر هم بود و صد کند و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز

(۴۷)

و چهارم جیم بود در آن ماه پیدا کند و بیست ارز است به هر واکر چهار وال
 وال از ملک و دیگر و دینیه باشد واکر چهار هاء باشد و دیگر کند و نفع از غیر
 طلبه برادر رسد واکر چهار دود باشد و دیگر کند و نفع در صنایع و عقار
 دارد و ملک طلبه سرور و در آن نفع می باشد واکر چهار زاء باشد
 و دیگر کند و کار بسته است طلبه سرور و نفع دارد واکر چهار چاء باشد واکر
 کار کند و در نفع و ماه ضایع کند واکر چهار طاء بود و دیگر کند و آن کار نفع
 دشت در و کام درنده و ماه نشاط خرج کننده بود واکر چهار یا باشد کار بر نفع
 بود و آنکه نفع و مال بحکم سلطان و هر واکر چهار کاف بود واکر و در و از آن کار
 ها می کند و مراد یابد واکر چهار هم باشد و دیگر کند و ماهی خد و خد
 کند و غیر شریک دیگر کند و نفع بود واکر چهار ییم باشد و دیگر کند و ماهی
 رنجان خد کند و نفع می یابد واکر چهار رونی باشد و دیگر کند و از هر خد
 خد هر ماه عامل کند واکر سین باشد و دیگر کند و نفع بسیار در کار
 واکر عین بود و دیگر کند واکر سبزه بود و از آن نفع یابد واکر چهار صاء باشد
 و دیگر کند واکر کند عقیب خد هر در زیاده کند واکر چهار قاف بود و دیگر کند
 واکر بقدر بیش از زیاده کند واکر چهار راء باشد و دیگر کند واکر

سبزه برد و نفع نکند در غده رو مایه و اگر چهار شش باشد هر ماه در دوشه باشد
 بزدوده و نفوس نشیند و اگر چهار تا باشد هر روز بزدوزن نفع کند
 و اگر چهار تا باشد آب که محلول کند و اگر چهار تا باشد بهار
 نفع کند و اگر چهار تا باشد آب که کم کند و یا به و اگر چهار تا باشد
 به شفته و صبر کند و اگر ظاهر باشد به شفته و دیگر مال حاصل کند و اگر غلیظ
 باشد مایه غلیظ کرد و در دوش بر آید و اگر مرده و در زرقه با دزدکیان*
 از حرف سیم صفحه با جز از نظر کند اگر الف باشد و صبر کند در احوال*
 ایشان برادر بوده و اگر با باشد در کسب و کار باشد و اگر جیم بود و صبر
 کند در زده مایه نمایند و کوشش مایه باشد و اگر دال باشد و بوسه دگر
 مهلت ریشیان با لجاج پذیرد و اگر تا باشد و صبر کند در احوال ایشان
 در عین رحمت و حضور باشد و اگر واد باشد و صبر کند و کار مکتوبت ایشان
 روشن و بدان مرتبه بماند و اگر را را باشد و صبر کند و شکر کیم همتاش*
 حسب الامر باشد و اگر عا و بایت و صبر کند در کسب و کار مایه و اگر عا
 بود و صبر کند در سفر نمیکند و مایه را بیا بماند و اگر تا باشد ان
 پادشاه نفع نمیکند و اگر کاف باشد بعد در فغان و در ستانی کار و شش

سبزه برد و نفع نکند در غده رو مایه و اگر چهار شش باشد هر ماه در دوشه باشد
 بزدوده و مفلس نشیند و اگر چهار تا باشد هر روز بزدوزن تلف کند
 و اگر چهار تا باشد آب که محصول کند و اگر چهار تا باشد بهار
 تلف کند و اگر چهار تا باشد آب که کم کند و یا به و اگر چهار تا باشد
 بهشت و صهر کند و اگر ظاهر باشد بهشت و دیگر مال حاصل کند و اگر غنچه
 باشد ماه غنچه و در دوش بر آید و اگر بر آید در زرق و زردی که
 از حرف سیم صفحه با جز از نظر کند اگر الف باشد و صهر کند در احوال
 ایشان بر آید بوده و اگر با باشد در کسب و کار باشد و اگر جیم بود و
 کند و زده باشد نمایند و کوشش باشد و اگر دال باشد و بوسه دیگر
 مهلت ایشان بالبحاج پذیرد و اگر با باشد و صهر کند در احوال ایشان
 در عین رحمت و حضور باشد و اگر و در باشد و صهر کند و کار مکتوبت ایشان
 روشن و بدان مرتبه بماند و اگر را باشد و صهر کند و بهر کس که همتاش
 حسب امرار باشد و اگر عا و باشد و صهر کند و در کسب و کار مایه و اگر طاء
 بود و صهر کند و سفر نمیکند و هر را بیا میند و اگر با باشد ان
 پادشاه نفع نمیکند و اگر کاف باشد عبد و رفیقان و در میان کار و همت

برود کرده و اگر دم باشد درجه صد آن و دشتان برستان خود نه
 و اگر هم بود در بزرگان در دشت و نفع ماند و اگر فتن بود در دشتان
 نفع باشد و اگر سبب بود قدر ایشان با لید و اگر عین بود بیشتر
 کار ایشان برود و اگر فاد بود جمیع معاش برود باشد و اگر صابر
 در کار شرکت میانه باشد و اگر قاف بود در دشتان و اگر در بزرگان
 را باشد در ملک و نفع سکیمایه و اگر شین بود دشتان برود و آب
 آینه و قهر کرد و اگر نادر بود در دشت و نفع و اگر نادر باشد
 شرکت و بزرگان مایه و اگر فاد بود در بزرگان و اگر ضابط باشد
 در کار و هم نفع میانه و اگر نادر بود در دشت و اگر شین بود و اگر
 بود کار در دشت و نفع و اگر نادر بود در دشت و اگر ضابط باشد
 باشد حرف چهارم با حقه و چهارم نظر بایر که در دشت بود و اگر
 با بود و نفع میانه و اگر نادر بود در دشت و اگر ضابط باشد
 باشد و اگر نادر بود و اگر نادر بود و اگر نادر بود و اگر نادر
 بود و اگر نادر بود و اگر نادر بود و اگر نادر بود و اگر نادر
 بود و اگر نادر بود و اگر نادر بود و اگر نادر بود و اگر نادر

(۵۰)

نقصان کرده و اگر سیم باشد که در زنده باشد و اگر زن باشد روزی در
 مرد لکنش در شقت رفته و اگر سیم باشد فایه بکشد و اگر عین باشد بکشدش مال
 و بکشد زنده بود و اگر فار باشد ملک و مالش کار با بکشد و اگر صا بود در زن
 کار در مانده و اگر قاف بود ملک و مال در دعوای رفته و اگر را بود در عین برکت
 و کامرانی بود و اگر شین و نا باشد کار و مهرش در کتب باشد و اگر نا باشد
 سینه باشد و اگر فا باشد مال باشد ملکش از دست رود و اگر ضا باشد ملک و مالش زنده
 کرد و اگر خطی عین باشد در ملک و مال در حصد رفته و اگر سوال در زنده بود
 در حروف سیم نظر اندازد اگر الف بود از زنده مرد باشد و اگر با بود از زنده لان روحه
 کرد و اگر عیم بود از زنده با بر دعوای کند و اگر دال باشد در رفیق و هم خانه باشد و اگر نا
 بود از زنده بی نفع باشد و اگر ط بود در زندهش بر دعوای بود و اگر لام بود از زنده بر مهر باشد
 و اگر سیم بود از زنده سو افق بر باشد و اگر نون باشد از زنده و سیرد و اگر سین بود از زنده
 از زنده در رفته و اگر عین بود از زنده متجرب بود و اگر فا باشد از زنده در عین صلاح
 باشد و اگر صا باشد از زنده ملک است باشد و اگر قاف باشد از زنده و مهر کس بود و اگر
 را بود از زنده مهران و کس نفیس باشد و اگر شین یا یا یا یا دال باشد از زنده
 از زنده و نفیس باشد و اگر نا باشد از زنده مال در دعوای بود و اگر ضا باشد از زنده مهران

(۵۰)

نقصان کرده و اگر سیم باشد ملک در زنده باشد و اگر زن باشد روزی در
 مرد لکن در شقت رفته و اگر سیم باشد فایه بکیر مایه و اگر عین باشد بکیرش مال
 و بکیرش زیاده بود و اگر فار باشد ملک و مالش کار با بکیر و اگر صا بود در زن
 کار در مانده و اگر قاف بود ملک و مال در دعوای رفته و اگر را بود در عین برکت
 و کامرانی بود و اگر شین و تار باشد کار و همش در کتب باشد و اگر تار باشد
 سینه باشد و اگر فار یا ذال باشد ملکش از دست رود و اگر ضا باشد ملک و مالش
 کرده و اگر طر عین باشد در ملک و مال در حصد رفته و اگر سوال در زنده بود
 در حروف سیم نظر اند اگر الف بود از زنده مرده باشد و اگر با بود در زن لان روحها
 کرده و اگر عیم بود زنده بامر دعوای کند و اگر ذال باشد در فوق و هم خانه باشد و اگر تار
 بود زنده در بفتح باشد و اگر طر بود در زنده بامر دعوای کرده و اگر لایم بود زنده بامر دعوای
 و اگر سیم بود زنده سوافش بر باشد و اگر ذال باشد زنده در دعوای و اگر سیم بود زنده
 در زنده در رفته و اگر عین بود زنده متجرب بود و اگر فار باشد زنده در عین صلاح
 باشد و اگر صا باشد زنده تلف است باشد و اگر قاف باشد زنده و عود کرده بود و اگر
 را بود زنده در میان و کیم نفس باشد و اگر شین یا یا یا یا ذال باشد زنده
 در زنده و نفس باشد و اگر تار باشد زنده مال در دعوای و اگر ضا باشد زنده در دعوای

و اگر غنی بود و فرزندان در دسترسند بود و اگر سواد از بیمار و مرض باشد نظر در حق
 ششم کند اگر لغت باشد در ذل یا دهم یا سیم یا چهارم ان بیمار سبب در طرف نش
 و اگر یا باشد در رزق شد و اگر سیم باشد یا قاف محنت یا به و اگر و ال باشد یا را
 و سبب کند در معاف از ان مرض ببلج خلع صواب و اگر زاده شود یا و سبب کند در مرض
 ان مرض کشد بکس عاقبت خلع شود و اگر عا و باشد و سبب کند در ان مرض کشد
 بسیار و هم بکنش در عجز و خلع کرد و اگر طایر یا ذال باشد و سبب کند در ان مرض بکنش
 خلع صواب و اگر یا یا یا در و سبب کند در ان مرض در ان باشد و عاقبت خلع شود
 و اگر کاف یا طایر باشد در ان مرض یا که باشد و اگر غنی باشد در ان مرض ببلج
 یا به و اگر سواد از رزق و شرک یا به حکم دیگر شد و اگر سواد از خوف و خطر
 باشد و اگر سواد از رزق و شرک یا به حکم دیگر شد و اگر سواد از خوف و خطر
 ان خلع و در کفایت بران نهاد و شده و لغت و فارسی و خوف و سبب و سبب
 بختیارت که در و اگر یا یا یا بود و سبب و خصوصیت و خوف بود و اگر
 جمیع و قاف و سبب و خوف و قاف باشد و اگر و ال یا را بود در ان سبب
 و سبب و اگر و ال یا باشد و سبب کند در خوف و رزق که باشد و اگر رزق را دارد
 و اگر را یا یا باشد و خوف و سبب و اگر عا و یا یا باشد و سبب و سبب

لاہور

(۵۲)

از میراث بود و اگر طار و ذال باشد و پس نفع از میراث واهی بود و خوف نباشد و اگر
 باشد بود و پس کند و بدو شخص میراث یاب و خوف نبود و اگر کاف طار باشد و پس
 به خوف و اگر دهم یا عین باشد مال یاب و شک و خوف و اگر سوال از سفر و علم باشد نظر در غیر
 نهم باشد اگر در اول خانه بودیم یا ستم یا چهارم حرف الف یا فار باشد و پس کند و سفر نکند
 و علم یا نه صادر شود و اگر با یا صادر باشد سفر یا نه و علم صادر نشود و اگر جیم یا کاف باشد
 و پس کند و ذی یا امر در آن سفر باشد و پس در صورت رفت و اگر ذال یا را بود و پس
 در سفر باریک باشد و علم یا نه بهر که بود و اگر یا شین باشد و پس کند و نفع از سفر باشد
 و علم اگر را یا یا باشد فایده از سفر باشد و علم و اگر زار یا یا باشد و پس کند و علم نکند و سفر
 و اگر حار یا فار باشد و پس کند و نقصان سفر و علم و کفر و نجاست و اگر طار یا ذال باشد
 کند و سفر نکند و علم یا فایده و اگر ضا یا یا باشد و پس نفع سفر و علم باشد و اگر کاف طار
 بود و پس سفر یا فایده و علم و هیچ کند و اگر دهم یا عین بود و پس علم یا سفر کند و اگر سیم
 یا و ذی یا بدو سفر و شهر یا سبک و اگر زن بود و پس کند و آن سفر و کیش و اگر
 سیم باشد و پس کند و خبر و سبک و آن سفر و علم و اگر عین باشد و پس سبک و آن سفر و علم
 و اگر سوال از سفر و کار یا شاه باشد نظر کند و خبر و نهم و اگر در خانه اول یا دوم یا ستم

(۵۲)

از میراث بود و اگر طار و ذال باشد و پس نفع از میراث واهی بود و خوف نباشد و اگر
 باشد بود و پس کند و بدو شخص میراث یاب و خوف نبود و اگر کاف طار باشد و پس
 به خوف و اگر دهم یا عین باشد مال یاب و شک و خوف و اگر سوال از سفر و علم باشد نظر در
 نهم باشد اگر در اول خانه بودیم یا ستم یا چهارم حرف الف یا فار باشد و پس کند و سفر نکند
 و علم یا نه صادر شود و اگر با یا صادر باشد سفر یا نه و علم صادر نشود و اگر جیم یا کاف باشد
 و پس کند و در اعراس در آن سفر باشد و پس در صورت رفت و اگر ذال یا را بود و پس
 در سفر باریک باشد و علم یا نه بهر آید و اگر آیشی باشد و پس کند و نفع از سفر باشد
 و علم اگر را یا یا باشد فایده از سفر باشد و علم و اگر زار یا یا باشد و پس کند و علم نکند و سفر
 و اگر حار یا فار باشد و پس کند و نقصان سفر و علم بکفر و نجاست و اگر طار و ذال باشد
 کند و سفر نکند و علم فایده و اگر ضا یا یا باشد و پس نفع سفر و علم باشد و اگر کاف طار
 بود و پس سفر فایده و علم و میج کند و اگر دهم یا عین بود و پس علم یا سفر کند و اگر سیم
 یا ولف یا بدو سفر و شهر یا سبک و اگر زن بود و پس کند و آن سفر و شهر و اگر
 سیم باشد و پس کند و خبر و سبک آن سفر و علم و اگر عین باشد و پس سبک سفر و علم
 و اگر سوال از سفر و کار یا شاه باشد نظر کند و خبر و نهم و اگر در خانه اول یا دوم یا ستم

یا چهارم الف وفا باشد و لیس کند و شغل نفع و کار بادشاه بیرون کرد و اگر با صل
 بود و لیس کند که نه از شغل فایده بود و نه از زهد سلطان و اگر حیم یا قاف باشد و لیس کند که در آن
 شغل در زهد و لیس و کسب و کسب نفع از آنکه یا به و اگر دال یا را بود و لیس کند در آن شغل فایده
 سکن باشد و زباید و شاه رحمت یا به و اگر با یاشین باشد و لیس نفع شغل و بادشاه کرد و اگر واد
 یا تا بود و لیس نفع سکن باشد از شغل و بادشاه و اگر زباید یا تا باشد و لیس نفع بود از شغل
 و بادشاه و اگر حیا یا فایده باشد و لیس سکن از شغل و بادشاه کرد و اگر طهار یا ذال بود و لیس
 نفع از بادشاه و شغل بود و اگر یا یا صل بود و لیس نفع آن شغل و بادشاه کرد و اگر دم عانی
 بود و لیس نفع و لیس فایده و از شغل و بادشاه باشد و اگر حیم بود و لیس نفع سکن باشد و اگر
 فغان بود از آن شغل در سنج نفع فایده بود و اگر سبب بود نفع سبب بود و اگر عانی باشد
 یکیش نفع یا به و اگر سبب از رسید و برادر و دوستان حیم باشد و آن سبب و کسب و کسب
 یا زباید و در و اگر در خانه لیل یا دوم یا سیم یا چهارم الف باشد یا فایده در دوستان با برادر بود
 و کام و اگر با بود یا صل در دوستان بخش باشد و مراد بر نیاید و اگر حیم یا قاف بود و صورت
 میان دوستان روش و مراد بر نیاید و اگر دال یا را بود و در دوستان مراد و کام باشد و اگر یا
 یا یاشین بود و دوستان دوست باشند لیکن نفع از آنکه دهند و اگر واد یا تا باشد و در دوستان
 نفع باشد و مراد بر نیاید و اگر زباید یا تا باشد نفع از دوستان و مراد یا به و اگر حیا یا فایده

بود بخش ارزوستان باشد و نویسد در فراد و اگر طایر و ذال باشد مراد بود و نفع
 و اگر یا مضاد بود مراد ارزوستان باشد و استیلا بر آیه و اگر کاف یا ط باشد مراد ارزوستان
 بود و شش تمام شود هر چه در دست باشد بر آیه و اگر لام یا غین باشد به حال بود
 در ارزوستان و در لغت و رسید بر آیه و اگر سیم بود و رسید حصول مراد و نفع ارزوستان
 باشد و اگر فون باشد و رسید غم و هلاکت ارزوستان بود و رسید است باشد و اگر
 سین باشد و رسید حصول مراد ارزوستان بود و رسید حسب الله در حق کرد و اگر
 عین باشد و رسید حصول مراد باشد و کوشش و کام بر آیه و رسید و اگر سوال ارزوستان
 باشد در این سوال فکری که در از دهم دارد اگر در حق است و قول الف یا فای بود و اگر سیم
 یا در چهارم یا دهم و رسید و در شش باشد لکن در کوشش نماید و اگر یا مضاد
 باشند شش بسیار باشد و در شش رسوخ باشند و اگر جم یا ف باشد و در شش باشد
 و حضرت نماید بعد و اگر ذال باشد یا را در شش باشد و اگر شش حضرت
 کنند و اگر یا شین باشد در شش حضرت بنده و اگر و را یا باشد و شش
 رزک باشند و یا را شش حضرت صرفه بخشد کنند و اگر را یا باشد
 در شش حضرت بنده و اگر خا و بود و شش بسیار باشند و کوشش نماید
 حضرت و اگر ط و یا ذال باشد و شش حضرت بنده و اگر یا مضاد بود
 در شش حضرت بنده و اگر ط یا کاف بود و در شش نفع برسد و مراد یا

بود بخش ارزوستان باشد و نویسد در مراد و اگر طایفه دال باشد مراد بود و نفع
 و اگر یا مضاد بود مراد ارزوستان باشد و استیلا بر آیه و اگر کاف یا ط باشد مراد ارزوستان
 بود و شنید نام شود هر چه صبر درشته باشد بریده و اگر لام یا عین باشد به حال بود
 در ارزوستان و در لغت و رسید بر نیاید و اگر سیم بود و رسید حصول مراد و نفع ارزوستان
 باشد و اگر فون باشد و رسید غم و هلاکت ارزوستان بود و رسید است باشد و اگر
 سین باشد و رسید حصول مراد ارزوستان بود و کسی حسب الله کرده و اگر
 عین باشد و رسید حصول مراد باشد کجایش و کام بر آیه تیره و اگر سوال ارزوستان
 باشد در هیچ سوال فکری نخواهد بود و از دهم دارد اگر در خانه را قول لاف یا فایده دارد
 یا در چهارم یا دهم و رسید در شنیدن باشند لکن رزق دشمن نمایند و اگر با مضاد
 باشند دشمن بسیار باشند و در دشمنی رنج باشند و اگر جم یا ف باشد و شنیدن باشد
 و حضرت نمایند بعد و اگر دال باشد یا را و شنیدن نباشند و اگر باشند حضرت
 کنند و اگر یا شن باشند و شنیدن ضرر نبوده و اگر در و یا باشد و شنیدن
 رزق باشند و یا را باشد آن حضرت صرفه بخشد کنند و اگر را یا باشد
 و شنیدن ضرر نباشد و اگر خا و بود و شنیدن بسیار باشند و کوشش نمایند
 در حضرت و اگر طایفه دال باشد و شنیدن بر سر کردند و اگر یا مضاد بود
 و شنیدن ضرر نباشد و اگر طایفه کاف بود و شنیدن نفع رسد و مراد باشد

والله اعلم

(۵۶)

دس بود و مطروب باید و تدریس کج باشد و اگر سمن باشد و دس بود مطروب
 سرفی مطروب و تدریس سسته باشد و اگر غنن باشد و دس بود مطروب سکو و تدریس خوب باشد
 و اگر سوال در حصول مطروب و منع غیر بود و سزاوار آن است و در هیچ سوال را از خبر و جهام
 طب در نه اگر دس نه اول الف باقی باشد یا دس یا سیم یا چهارم دس حصول مطروب
 بود بخیر و منع سرفی صلیح و اگر با صا بود دس بهی حصول مطروب کند و منع
 در زمان منع ضرر باشد و اگر جمیع باقی بود و دس مطروب بر نزاع و منع و کجاست
 و اگر دال یا در بود و دس حصول مطروب بود با صا و منع و صلیح باشد و اگر ها
 یا شین بود و دس حصول مطروب بود و منع صوب لیکن در آخر نزاع باشد و اگر
 و رویا ثار باشد و سرفی باقی بر مطروب بود و منع و فایه کنند و اگر زار یا ثار باشد
 و دس مطروب بعد و منع با صوب و اگر ها یا دس بود و دس منع کجاست و عدم حصول
 مطروب کند و اگر طار یا دال بود و دس مطروب بود و منع اگر کشنده باشد و اگر یا صا
 بود و دس مطروب بود و منع حخته فقی می بود و اگر کاف یا خط باشد و دس حصول
 مطروب بود یا صا و منع بهان فا در باشد و اگر دس یا غنن باشد و دس مطروب
 بود و دس یا صا و منع کجاست و اگر سیم باشد و دس کند و منع و مطروب سرفی

(۵۶)

دس بود و مطروب باید و تدریس هر کج باشد و اگر سینه باشد و دس بود مطروب
 سرفوی مطروب و تدریس شایسته باشد و اگر غنای باشد و دس بود مطروب بگوید و تدریس خوب باشد
 و اگر سوال در حصول مطروب و منع غیر بود و سزاوار آن است و در هیچ سوال را از خبر و جهام
 طب در نه اگر در فیه اول الف باقی باشد یا در فیه یستم یا چهارم دس حصول مطروب
 بود بخیر و منع سرفوی صلیح و اگر با صیاد بود دس بهی حصول مطروب کند و منع
 در زمان منع ضرر باشد و اگر جمیع باقی بود و دس مطروب بر نزاع و منع و کجاست
 و اگر دال یا در بود و دس حصول مطروب بود با صیاد و منع و صلیح باشد و اگر ها
 یا شین بود و دس حصول مطروب بود و منع صیاد بود لیکن در آخر نزاع باشد و اگر
 و رویا باشد و دس قوه یا فیه مطروب بود و منع و فیه کند و اگر زار یا ثا باشد
 و دس مطروب بعد و منع با صیاد و اگر ها یا فیه بود و دس منع کجاست و عدم حصول
 مطروب کند و اگر طار یا دال بود و دس مطروب بود و منع اگر کشنده باشد و اگر یا صیاد
 بود و دس مطروب بود و منع حجت فیه بود و اگر کاف یا خط باشد و دس حصول
 مطروب بود یا صیاد و منع بهان فیه باشد و اگر دس یا فیه باشد و دس مطروب
 بود و دس یا صیاد و منع کجاست و اگر سیم باشد و دس کند و منع و مطروب سرفوی

مرد باشد و اگر زن باشد منع ماضی و مطلوب به باشد و اگر سبب باشد و
 منع اثر کنند و مطلوب که مرید و اگر عین باشد و ندر کوشش در حصول سطله
 در منع رضا حق باشد و اگر سدا ال رزق کما باشد و فضا تا از مرید باشد
 سبب رزق سدا ال رزق و یا زنده ماندن و اگر در خانه یا در صفیحه یا سطله یا
 خزانه لطف و وفا باشد و ندر کند صفع کما در سبب و خوف شمع و از حد و در
 رزق کرد اگر حرف با با صا باشد و ندر کند و غم کما در سبب و خوف شمع و اگر
 جیم یا قافیه بود و ندر تعمی باشد و از رزق بر خیزد و حدیث در سبب و کار بسته
 و اگر آید یا شمع باشد و ندر کند و شاک تمام و حدیث شهادت باشد و اگر او یا با باشد
 و ندر صفع رزق بر زکات و صا بهار یک و اگر زایا باشد و ندر صفع و شادمانی
 و حدیث شهادت باشد و اگر صا باشد و ندر غم چه و در حدیث باشد و اگر صا
 و ال باشد و ندر شاک رزق بر نیک و حدیث شهادت بود و اگر یا صا بود و ندر
 غم بود و ندر زرد کرد و صوفی ران شود و اگر کاف یا صا باشد و ندر صفع
 مال باشد و حاجت رزق و ستان بر یک و اگر لدم یا غن باشد و ندر غم رزق شمع
 و در حدیث کار با باشد و اگر سیم باشد و ندر صفع رزق و در حدیث حاجت باشد
 و اگر زن بود و ندر غم رزق و در حدیث کار با باشد و اگر سبب باشد و ندر حدیث
 رزق و حدیث شهادت بود و اگر عین بود و ندر صفع رزق و ندر حدیث

و بدینکه اگر سوال رنطال چنانکه در تلف ملاحظه کرد از فاء و جز و هغه نهم است ملاحظه
 قرآن کرد و اگر مال باشد از فاء و هغه نهم و صد است ملاحظه کنند و اگر نقت و حرکت
 و اقربا باشد از فاء و نهم و قاف است ملاحظه نمایند و اگر ملک و مرد و مادر
 و دمنینه باشد از فاء و سیم هر دو است ملاحظه کنند و اگر فرزند و محبوب باشد
 از فاء و پستیم ملاحظه کنند و اگر ملازم و سوار باشد از فاء و پستیم
 و دیم و تاس است ملاحظه نمایند و اگر تزام و شرکت باشد از فاء و پستیم که
 ثالث است ملاحظه نمایند و اگر خوف و خطر باشد و در زشت باشد با مال
 غایب یا مال سیر است از فاء و پستیم چهارم که حاجت ملاحظه نمایند و اگر علم
 و نیج و غیره و زب باشد از فاء و پستیم پنجم و ذال است ملاحظه نمایند اگر شرف و کار
 و پاوت هر بود از فاء و پستیم ششم ملاحظه کنند و رضا و است و اگر است و مرد و
 و دوستان خالص از فاء و پستیم هفتم ملاحظه باید کردن و اگر بعد از شکن و حصان
 و ستوران باشد از فاء و پستیم هشتم و عین است ملاحظه توان کردن و حکم
 توان بطایب یافتن و بدینکه هر یک از این سوالات در هر یک از این اجزاء
 با صفا یا سطر یا پست ملاحظه توان کردن و حکم کردن و معنی جمیع صفا
 نباشد از آنکه در هر صفا از صفا یا پست است و شش خوف یافت شد که متعلق
 سوالات و حاجات است بر بزرگ پوشیده نیست فایده چون خواهند

و بدینکه اگر سوال رنطال چنانکه در تلف ملاحظه کرد از فاء در جز و هفتیم است ملاحظه
 قرآن کرد و اگر مال باشد از جز و هفتم صا و است ملاحظه کنند و اگر نقت و حرکت
 و اقربا باشد از جز و نوزدهم قاف است ملاحظه نمایند و اگر ملک و مرد و مادر
 و دمنینه باشد از جز و سی و دوم در است ملاحظه کنند و اگر فرزند و محبوب باشد
 از جز و بیست و یکم ملاحظه کنند در شین است و اگر ملذوم و بیمار باشد از جز و بیست
 و دوم در تار است ملاحظه نمایند و اگر تزلزل و شکرت باشد از جز و سی و سوم که
 ثالث است ملاحظه نمایند و اگر خوف و خطر باشد در زیش باشد با مال
 غایب یا ای سریر از جز و سی و چهارم که حاست ملاحظه نمایند و اگر علم و
 دین و غیره در ب باشد از جز و سی و پنجم در ذال است ملاحظه نمایند اگر شرف و کار
 و پاوت هر بود از جز و سی و ششم ملاحظه کنند در ضا و است و اگر است و مرد و
 و دوستان خالص از جز و سی و هفتم ملاحظه باید کردن و اگر بعد از دشمن و خصم
 و متوران باشد از جز و سی و هشتم در عین است ملاحظه توان کردن و حکم
 توان بطابق یافتن و بدینکه هر یک از این سوالات در هر یک از این اجزاء
 با صفا یا سطر یا است ملاحظه توان کردن و حکم کردن در معنی جمیع صفا
 نباشد از آنکه در هر صفا از صفا یا است است و است خوف یافت شد که متعلق
 سوالات و حاجات است بر بزرگ پوشیده نیست فایده چون خواهند

بسم الله الرحمن الرحيم
 لفتن صحیح رسیده نعمت الله و سید عز الله من روز چهارشنبه که رسیده جمال الدین
 حسین لفظه طلی بابی صنف رسیده هر سر این دریره را حد کند و حضرت
 در روز ان و لطف شود و عهد میزان رکید را یافته باشد و در روز روز
 چهار و صد و نود

[illegible]

[illegible]

بابت در استخراج قواعد و قایده غیره در هر کلام و هر زبان و خواهر و ان *
 با نوع است بدانکه استخراج ادبیت قرآنی و عدوت و اسما، عظام و زب *
 سازد و طرح فغانه و آن کردن و حرکت در این باب بطریق فنون و نغز
 درشته اند و فرزند در نظر ربطی که در تاریخ را از حسیاج بنظیره بنزد سبطا و نا
 و کلام و حا که جمله در این فن لطیف را که تا اینجاء حروف جمع شوند رسد این کلام در
 می شود تا آنیک تا آخر کتب سیر رشته این کلام ز سر و در این حالت شخصی
 چنانست که مختصر شهر که نام شده و خواهر و در آن شهر احوال را شخص
 در این نسبت تحقیق نمائید قاعده چنانست که در زبان شهر با مقصود *
 معنی سازند و بهرست فلک یعنی شب شخصی را از بطون قسم اول بیرون
 بعد از آنکه روز و عمر و ساعت شهر را بان شهر جاگزین نماید باشند و فرزند او را
 در قسم خامس و نهایت شهر را و احوال گویند و با شکر است قسم اول و دوم و سوم
 بدانکه چهارم در وضع علم اند استخراج منظوم را که نامیده و می کنند
 و بعد از آن ترکیب را میگویند و نامش شود و آن عمر و زبان و این حقیقه
 در استخراج حقیقت آن بود و چون خوانند منظوم استخراج شود اول طلب نماید
 آنچه مطلب ایشان است و به این در آن مطلب در کلام شهر است و در آن
 شهر در کلام قسم چهارم مطلب رسید و به این در نظم حد حرف سخن لای

فی مصرع حد عرفی سیم و هم و رضا اگر سب حرف خور هر کاف سیزده ان تو حله بود
 غیر سب بعد از ان در کاف ابتدا کن و سب حرف در نظر بر سر و ن کن باز این
 نظیر کاف را با حرف اندیش جمع کن و نظر کن و در کاف شهر مکن در ان که
 سکن ان است ایشان را ترکیب کن چون ترکیب کرد بر بطریق در ذکر کرده
 شد باز انقلب ان بعد کافیت بجای آنچه بود هر از کاف المنه در لکهای
 از کاف چون کسر کنی بعد از استخراج ناطق سر شد و نظم میزدن را بشیر طراکه
 نظم طبعی هر کس حروف را به هم بطرمانه ما حصول آید آنچه ترا آورد بوده است
 باید که پیش و جان بشنود آنچه بتدیان کردم و این فن از کفایت این
 است چون بجاتی این ارکان رسید و در این باب همان قدر ذکر گاف است
 و دیگر در باب رصد گفته خواهد شد و التمام باب در بیان استخراج
 مجهول اسود دوم و احوال عالم از صفی و از صفی هر چه سفته در در این استخراج
 نهات دوم و احوال عالم قاعده بدگفته چون خورده مطلوب مجهول
 معلوم کند از اسم و طالع وقت و مدت اگر زیاده از چهار حرف باشد از صفی و
 استخراج کند تا مطلوب مجهول را چون وضع یک صفی و دو صفی کرده باشند
 احوال معلوم کنند از صفی و ثمر و نفع و نیز و نیک و بد و فسادات و مفسدات و کاف

५२

فی مصرع حد عرفی سیمیزم و فضا اگر سب حرف خواهر کاف سیزده ان تو حله بود
بغیر سب بعد از ان از کاف ابتدا کن و سب حرف در نظار سیزده کن باز این
نظایر کاف را با حرف اندیش جمع کن و نظر کن و کردیم شهر مکن در ان که
سکن ان است ایشان را ترکیب کن چون ترکیب کردی بطریق در ذکر کرده
شده باز از نقد ب ان بعد کافیت بجای آنچه خواهر از کاف المنقه در لکهای
از کاف چون یکسر کنی بعد از استخراج ناطق سر شود و سب سیزده ان را بشتر طراکته
نظم طبعی غیر کن حروف را به هم بطرمانه ما حصول آید آنچه ترا آورد بوده است
باید که پیش و جان بشنود آنچه متبایان کردم و این فن از یک کفایت این
است چون بجای این از ان ارکان رسید و در این باب همین قدر ذکر کافی است
و دیگر در باب رصد گفته خواهد شد و التمام باب در بیان استخراج سطوح
مجهول اسم دوم و احوال عالم از صفی و از صفی که جبر سقده در در ان استخراج
مئات دوم و احوال عالم قاعده بدو که چون خواهر مطلوب مجهول
معلوم کند از اسم و طالع وقت و مدت اگر زیاده از چهار حرف باشد از صفی و
ستخراج کند تا مطلوب مجهول را چون وضع یک صفی و دو صفی کرده باشند
و احوال معلوم کنند از صفی و شتر و قطع بجز و تنگ و بجز و فاسطی و کاف

و سرود را سرودن آوردند و هر باب را جدا جدا ثبت و محصل مطلب مجهول است
 نیز بود بدانکه حرف جبر که رسم او ۱۳ حرف باشد مفصلی گویند بنسبت و لون
 و اول آن سه حرف را طبعی گویند و حرف را سرودن خوانند که رنگه حرف
 مفصل ۱۳ است و حرف طبعی سه است که کف و غ و ح و حرف کتبه به دو اردو
 است ب ت ث ح خ ه ی ط ظ بدانکه در آن حرفات در خط کتبه
 سرش در آن حرف را رنگ گویند و اصل و باقی را فروع و ثانی گویند یعنی در
 مفصلی در حرف ثانی باشد و ثانی در اول است بدانکه چون
 حرف هر قسم را که خارج کرده باشی بعد از آن از قسم حرف مفصلی در خط طبعی
 و سر در خط کتبه و اصل طبعی و سر در خط مفصلی برقرار کند از آن تا
 اصل و سر در حرف و پیش از ثانی است که طبعی را رنگ فائده چون
 که در قسم اول آوردند خوانند و ترکیب سازند و کتبه کنند اول حرف
 از هر قسم بگیرند و جای ثبت کنند بعد از آن هر قسم را هم طبعی کنند و حرف
 که در ۱۳ از حرف سرودن و بعد از رنگه ثبت نمایند تا تمام حرفات
 قسم را بر وجه مذکور کرده باشند و در حرفات لقل مرکبه بوده از داخل

در نند با وجود آنکه از طرح گرفته بوده اند تا معلوم باشد در طرح محسوب
 و چون حروف بکفیت را در اعتبار نیست اگر خواهند ترک کنند و اگر خواهند
 خواهند بنویسند جائز است و هر یک سازند چنانکه
 بعد از اینج کرده شود و بکن اند و مقصود مطلوب

مجهول حذر معلوم سازند
 و در اینند و الله اعلم

و الله اعلم
 حوزه بعد المذهب و الله اعلم
 که در این عالم

در نشد با وجود آنکه از طرح گرفته بوده اند تا معلوم باشد در طرح محسوب
 و چون حروف کمیت را در اعتبار نیست اگر خواهند ترک کنند و اگر خواهند
 خواهند بنویسند جائز است و هر یک سازند چنانکه
 بعد از اینج کرده شود و بکنانند و مقصود مطلوب

مجهول حذر معلوم سازند

و در اینند و الله اعلم

و الله اعلم

حوزه بعد المذهب و الله اعلم و الله اعلم
 که در این عالم است